

عقل و کارکردهای آن در آموزه های اسلامی با تأکید بر کلام حضرت علی علیه السلام

محمد عبدالرحیمی^۱

چکیده

زمینه، روش و هدف: غفلت از سرمایه عقل و تعقل و نیز تحریف معنای «عقل» و اشتباه گرفتن آن با «هوش»، انسان امروزی را وارد عصر جدیدی از جاهلیت و تاریکی نموده و به ناچار او را گرفتار تبعات فردی و اجتماعی جاهلیت کرده است. با توجه به وجود بحران های متعدد در درون انسان و جوامع انسانی روزگار ما، به نظر می رسد که ریشه یابی این بحران ها و بیان دلایل بروز این جاهلیت مدرن و یادآوری راهکارهای خروج از مشکلات جاری، جزو ضروری ترین امور علمی است. بر این اساس، مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی و از طریق تحلیل متون اسلامی و با تأکید بر کلام سرور عاقلان و مولای مؤمنان حضرت علی علیه السلام در پی آن است که «عقل» را تعریف و کارکردهای آن در وجود آدمی را تبیین و ویژگی های انسان های عاقل را یادآوری کند و ضمناً به صورت یک سؤال فرعی، به تفاوت عقل با هوش و اختلاف انسان های عقلمند و افراد هوشمند اشاره کند. بدین ترتیب سؤال اصلی تحقیق حاضر عبارت است از اینکه: بنا به آموزه های اسلامی عقل چیست و کارکردهای آن در وجود آدمی کدام اند؟ و عاقلان چه ویژگی هایی دارند؟

یافته ها و نتیجه گیری: فعلیت یافتن قوای عقلی که با «حرکت عقلی» یعنی پیش رفتن بر اساس حکم عقل و برداشتن گام های فهم و کسب علم و معرفت حاصل می شود، مرتبه وجود انسان را به سوی مراتب والای هستی و قرب به خدای متعال، بالا می برد؛ در واقع این حرکت عقلی، تنها راه فراروی از سطح حیوانی برای بنی آدم است. «مختار بودن» یکی از ثمرات برخورداری از سرمایه عقل است زیرا مهمترین کارکرد عقل «تشخیص حق از باطل» است و لذا این حجت درونی، انسان را بر سر دوراهی «حق و باطل» یا «خیر و شر» یا «حلال و حرام» قرار می دهد و او را ناگزیر از انتخاب یکی از آن دو راه می کند؛ بنابه آموزه های اسلامی و به ویژه کلام مولای متقیان علی علیه السلام غفلت از سرمایه عقل موجب فرورفتن در ورطه جهل و تاریکی می شود که «کفر» و «جهنمی شدن» نیز از عواقب همین غفلت و جهل و تاریکی است. از تعالیم اسلامی و کلام مولا می توان نتیجه گرفت: کسانی که «حق و باطل» را نمی شناسند و «حلال و حرام» را رعایت نمی کنند، اگرچه باهوش باشند ولی عاقل نیستند. افرادی که از سرنوشت پیشینیان و حوادث روزگار خودشان، عبرت نمی گیرند و از «آینده بینی و آینده نگری» عاجزند و از عواقب و آثار اعمال خود غافل اند، عاقل نیستند. «پندپذیری و قبول نصیحت و موعظه خیر خواهان»، «حفظ قوای شهوت و غضب از طغیان و افراط یا تفریط» و «مبارزه و مخالفت با هواهای نفسانی» از دیگر ویژگی های عاقلان در کلام امیر است.

واژه های کلیدی: عقل، خردورزی، جهل، جاهلیت، هوش، کارکردهای عقل.

۱- مقدمه

عصر جاهلیت منحصر به دوره خاصی از تاریخ بشریت یا افراد و اقلیم مخصوصی نیست. عصر جاهلیت، عصر غفلت از عقل و سیطره جهل، عصر تبعید یا تعطیل عقل، و به بیان دیگر کم‌فروغی یا زوال نور عقل است که ناگزیر با استیلا و غلبه تاریکی جهل در اقلیم وجود انسان و جوامع انسانی همراه می‌شود. در واقع هنگامه غروب عقل، ملازم با تاریکی و جاهلیت است و انسان، فقط با استفاده از نور عقل، می‌تواند از چنین تاریکی و نابینایی خارج شود.

به نظر می‌رسد که انسان در عصر حاضر، وارد دوره جدیدی از جاهلیت شده است؛ دلیل این مدعا، وجود نشانه‌های عصر جاهلیت در روزگار کنونی است: جنگ‌های مختلف، قتل و غارت، قاچاق انسان و حیوان و مواد مخدر و مشروبات الکلی، استعمار و استثمار در مقیاس‌های وسیع و جهانی، برده‌داری مدرن در شکل بهره‌کشی‌های کاری و جنسی، رواج بی‌عدالتی و ظلم و ستم، ظهور بت‌های نو و بت‌پرستی‌های نوین، خودپرستی و خودخواهی، بی‌توجهی به حقوق دیگران در امور زندگی، رعایت نکردن حلال و حرام، آلوده کردن محیط زیست و بی‌توجهی به عواقب آن، طغیان شهوت و غضب، افراط و تفریط در امور مختلف زندگی و اسراف، گسترش و شیوع بیماری‌های روانی در اثر خطاهای رفتاری و رذایل اخلاقی... همگی مثال‌های آشنایی برای انسان امروزی هستند که تقریباً هر کسی، خاطره‌ای قابل‌تعریف برای هر کدام از آن‌ها در ذهن خویش دارد.^۱

گویا آنچه اولیای معصوم ما، در مورد دوره آخرالزمان خبر داده‌اند، وصف روزگاری است که ما اکنون در آن به سر می‌بریم؛ حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است:

۱. اریک فروم روانکاو، روان شناس و جامعه شناس شهیر آلمانی که سال‌های طولانی عمر خود را در جامعه مدرن اروپا و آمریکا، به تحقیق معضلات و مشکلات انسان مدرن پرداخته است، در کتاب‌های خود به‌طور مفصل بحران‌های فرا سوی انسان معاصر را مطرح نموده است. برای مثال وی در کتاب‌های «بحران روانکاو» و «جامعه سالم» از دو نوع بحران «روان‌نژندی فردی» و «روان‌نژندی جمعی» در انسان و جامعه امروزی سخن گفته است (فروم، ۱۳۹۰: ۲۲۶؛ همو، ۱۳۹۲: ۳۷). وی از دیدگاه روان‌شناختی و جامعه‌شناختی به بحران‌های متعدد موجود در جوامع صنعتی و مدرن امروزی پرداخته است، که برخی از آنها عبارت‌اند از: «بحران افزایش بیماری‌های روانی، خودکشی، آدم‌کشی، و الکلیسم» (فروم، ۱۳۹۲: ۲۱)؛ «بحران افسردگی و فقدان شادکامی» (همان: ۲۳۸)؛ «بحران زوال تعقل و خردورزی» (همان: ۲۰۲)؛ «بحران بیگانگی» (همان: ۱۵۲)؛ «بحران سرگردانی و سردرگمی» (همان: ۲۳۹)؛ «بحران در روابط جنسی» (همان، ۱۳۹۰: ۵۱)؛ «بحران خودشناسی» (همان، ۱۳۹۱: ۱۲۵)؛ «بحران بت پرستی نوین» (همان، ۱۳۹۲: ۱۵۱)؛ «بحران رابطه انسان با خدا» (همان: ۲۴۶ و ۱۷۰)؛ «بحران در رابطه انسان با خود» و «بحران هویت» (همان: ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۳۳)؛ «بحران در رابطه انسان با هموع خود» (همان: ۱۶۷-۱۶۹)؛ «بحران ویرانگری» (همان: ۳۶)؛ و «بحران جنگ» (همان: ۱۷).

«يُظْهِرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَاقْتِرَابِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ شَرُّ الْأَزْمِنَةِ نِسْوَةٌ مُتَبَرِّجَاتٌ كَاشِفَاتُ عَارِيَّاتٍ مِنَ الدِّينِ، دَاخِلَاتٌ فِي الْفِتَنِ، مَا نَالَتْ إِلَى الشَّهَوَاتِ، مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَاتِ مُسْتَحِلَّاتٌ لِمُحَرَّمَاتٍ...» (طبرسی، ۱۳۷۰: ۲۰۱)؛ یعنی «در آخرالزمان و هنگام نزدیک شدن رستاخیز که بدترین زمان‌ها است، زنانی آشکار می‌شوند که خود را برهنه و لخت می‌کنند؛ زینت‌های خود را آشکار می‌سازند، به فتنه‌ها داخل می‌شوند و به سوی خواسته‌های نفسانی و شهوت‌ها می‌گرایند؛ به سوی لذت‌ها می‌شتابند، حرام‌های الهی را حلال می‌شمارند...».

البته این ویژگی‌ها، هر چند در همه ادوار تاریخ بشر وجود داشته‌اند اما دوره آخرالزمان هنگامه اوج و نهایت آن‌ها است و از این رو، مورد تأکید روایات معصومان قرار گرفته است. امام باقر علیه السلام برخی از طغیان‌های نفس آدمی را در آخرالزمان و آستانه ظهور، اینگونه بیان فرموده است: «إِذَا تَشَبَّهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ اَكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ ... وَ اسْتَخَفَّ النَّاسُ بِالدِّمَاءِ وَ ارْتَكَبَ الزِّنَاءَ وَ أَكَلَ الرَّبَا ...» (مجلسی، ۱۴۰۲ق: ۱۹۲/۵۲)؛ «زمانی که مردان خود را به زنان و زنان خود را به مردان شبیه می‌کنند؛ و مردان به مردان اکتفا می‌کنند و زنان به زنان... زمانی که مردم خونریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک می‌شمارند...».

امیر مؤمنان علی علیه السلام وضعیت دینداری در آخرالزمان را از به نقل از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین بیان فرموده است: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَ هُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَ هِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۸/۳۰۸)؛ یعنی «بر مردم، روزگاری فرا می‌رسد که از قرآن جز رسم آن باقی نماند و از اسلام جز اسم آن؛ افراد به این رسم‌ها و اسم‌ها منسوب می‌شوند در حالی که دورترین مردم از قرآن و اسلام هستند! مسجدهای آنان در ظاهر آباد است، اما در باطن از هدایت‌گری خراب و خالی هستند؛ فقیهان آن زمان بدترین فقیهان در زیر آسمان هستند که فتنه‌ها از آنان سرچشمه می‌گیرد و به آنان بازمی‌گردد».

می توان گفت که ریشه اصلی همه این فسادها و گرفتاری‌ها «جهل» و «غفلت از عقل» است چنانچه حضرت مولا علی علیه السلام در جایی فرموده: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ» «پناه به خدا از خواب عقل و غفلت از آن» (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۵) و در جای دیگر اصل و ریشه هر شرّی را «جهل» دانسته است: «الْجَهْلُ أَضَلُّ كُلِّ شَرٍّ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۷۳) و اصل و ریشه هر خیریی را «علم»^۱ معرفی نموده است: «الْعِلْمُ أَضَلُّ كُلِّ خَيْرٍ» (همان: ۴۱). بر این اساس، با نظر به اینکه در کلام مولا، پیوندی ناگسستنی میان علم و عقل وجود دارد: «الْعِلْمُ يَدُلُّ عَلَى الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عِلْمًا»^۲ (همان: ۴۳) می توان نتیجه گرفت که نقطه آغازین و اصل تمام مشکلات بشر امروزی، غفلت از سرمایه عقل و بی‌اعتنایی به این موهبت الهی و جهل و جاهلیت است و راهکار خروج از این وضعیت، بازگشت به عقل و بازیابی تعقل و بازخوانی مفهوم عقل و تعقل است.

حتی می توان گفت که منجی بشریت حضرت مهدی موعود علیه السلام در واقع معلمی است که با فراهم کردن بستر شکوفایی عقل، انسان‌ها را از جهل و جاهلیت نجات خواهد داد و «جامعه مهدوی» اجتماعی خواهد بود که بر اساس «عقل» بنا نهاده می‌شود. در واقع شکوفایی عقل آدمیان، لازمه و پیش‌نیاز دستیابی به جامعه کامل انسانی است و افراد جامعه مهدوی، افرادی عاقل خواهند بود و تمامی محاسن آن جامعه کامل، ریشه در همین شکوفایی عقل و رواج علم و انتشار معرفت دارد.

بر اساس مستندات معتبر می توان اثبات کرد که انسان امروزی وارد عصر جدیدی از تاریکی و جاهلیت شده و گرفتار تبعات فردی و اجتماعی آن نیز شده است. مسئله‌ای که مقاله حاضر به دنبال طرح آن است «بحران تعقل و خردورزی» در عصر کنونی است و با توجه تعالیم معصومان، فرض نگارنده بر آن است که ریشه تمام آسیب‌ها و مشکلات پیش‌گفته، غفلت از «عقل و تعقل» و نیز «تحریف در تعریف عقل» در روزگار کنونی است. در واقع غفلت از موهبت آسمانی عقل و فراموش کردن کارکردهای آن، اصلی‌ترین عامل مشکلات بشر امروزی است.

۱. باید توضیح داده شود که انسان از طریق قوای متعددی به علم و معرفت دست می‌یابد که مهم‌ترین آن‌ها «عقل» و «قلب» هستند.
 ۲. «وجود علم نشانه وجود عقل است پس آن که تعقل کند عالم می‌شود» (یعنی علم محصول به کارگیری عقل است).

چنانچه اشاره شد، یکی از مشکلات ما در عصر کنونی «تحریف معنای عقل و عاقل» است، به طوری که عموماً افرادی «عاقل» پنداشته می‌شوند که در حوزه شغلی و کسب ثروت و جاه و مقام یا سایر امور دنیوی، به موفقیت‌هایی دست یافته باشند؛ در صورتی که در آموزه‌های دینی، چنین موفقیت‌هایی لزوماً به معنای عاقل بودن یا عاقل تر بودن نیست. در روزگار ما، عاقل بودن اگرچه هنوز بار مثبت خود را حفظ کرده است و مردم همچنان دوست دارند که «عاقل یا خردمند» خطاب شوند، اما گویا مصداق آن تغییر یافته است. عصر ما روزگاری است که جاهلان، عاقل پنداشته می‌شوند و کثرت جاهلان عاقل‌نما، اقلیت عاقلان را، کنار زده است و بدین ترتیب در بسیاری از سرزمین‌های جهان امروزی، جاهلان هوشمند، سری و سروری می‌کنند و جولان می‌دهند.

در واقع یکی از مشکلات عصر ما، اشتباه گرفتن «هوش با عقل» و «هوشمندی با خردمندی» و در نتیجه استفاده از «هوش» و غفلت از «عقل» است؛ از این رو، چه بسیار با افرادی مواجه می‌شویم که هوش خود را به کار می‌گیرند اما از عقل خود بهره نمی‌برند و افراد هوشمندی شده‌اند که خردمند نیستند و متأسفانه «هوش ورزی» خود یا دیگران را به معنای «خردورزی» می‌پندارند. حاصل این شیوه از زندگی، پیشرفت در امور ظاهری و دنیوی، و سیر قهقرایی در امور باطنی و معنوی است؛ از این رو، در عصر حاضر با دانشمندانی مواجه می‌شویم که در مسیر شناخت مخلوقات پیش می‌روند اما با خالق آن‌ها کاری ندارند؛ هسته اتم را می‌شکافند ولی اصلاً به قدرت الهی اقرار نمی‌کنند و با پرسش‌های اساسی انسان (من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ برای چه آمده‌ام؟) کاری ندارند. پزشکان حاذقی را می‌بینیم که جراحی‌های پیشرفته‌ای را انجام می‌دهند و شگفتی‌های خلقت انسان را بیش از همه مشاهده می‌کنند اما با خالق این شگفتی‌ها بیگانه‌اند. و کیلان باهوشی را در دادگاه‌ها می‌بینیم که با «داد و حق» کاری ندارند و تنها در اندیشه رسیدن به پیروزی در پرونده خود هستند. انسان‌های کوچک و بازار نیز گویا وضعشان بهتر نیست زیرا آنان هم به واسطه فناوری‌های مدرن، پیچیدگی‌های جهان خلقت را، بیش از هر دوره دیگری مشاهده می‌کنند اما خدا را

نمی‌بینند و دیدن شگفتی‌های خشکی‌ها و دریاها، هیچ تأثیری در ایمان یا بیداری از خواب غفلت و حرکت به سوی حضرت حق ندارد. افراد زیادی هستند که شتابان در جمع مال می‌کوشند و تمام همت و فرصتشان را صرف امور دنیوی می‌کنند ولی از کمال نفس خویش غافل شده‌اند.

تحریف در معنا و تغییر در کاربرد مفاهیم، یکی از ویژگی‌های دوران مدرن یا مدرنیته است و امروزه بسیاری از مفاهیم از جمله «دین، زندگی، عشق، خانواده، روابط سالم انسانی و حتی مفهوم انسان و...» دچار تحریف شده‌اند. بر این اساس، از آنجایی که تحریف در مفهوم عقل و تعقل نیز یکی دیگر از مشکلات این روزگار است، تبیین معنای اصیل عقل و یادآوری کارکردهای آن، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

در مجموع، به نظر می‌رسد ریشه‌یابی جاهلیت مدرن و یادآوری راهکارهای خروج از آن، جزو ضروری‌ترین امور علمی است و از این رو نوشتار حاضر بنا دارد بر اساس آموزه‌های اسلامی و با تأکید بر کلام حضرت علی علیه السلام به تعریف عقل بپردازد و سپس کارکردهای عقل را یادآوری نماید و ویژگی‌های انسان عاقل را بیان کند تا به صورت ضمنی ویژگی‌های جاهلان مشخص شود و در ضمن، به تفاوت عقل با هوش و تفاوت انسان‌های عقلمند با افراد هوشمند اشاره کند.

بدین ترتیب سؤال اصلی تحقیق حاضر عبارت است از اینکه: بنا به آموزه‌های اسلامی، عقل چیست و کارکردهای آن در وجود آدمی کدام‌اند؟ و عاقلان چه ویژگی‌هایی دارند؟ مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به متون اسلامی و به‌ویژه با تأکید بر کلام حضرت علی علیه السلام در پی آن است که در ضمن پاسخگویی به پرسش‌های تحقیق، مهم‌ترین دلیل غلبه تاریکی بر روشنایی و غلبه شر بر خیر را در جوامع مدرن بشری بیان کند.

۲- تقابل جهل و علم

«جهل» در برابر «عقل» و «علم» قرار دارد. در واقع «جهل» تاریکی است و «علم» نور است. «علم» نوری است که یکی از مهم‌ترین راه‌های کسب آن، تعقل است:

«الْعِلْمُ يَدُلُّ عَلَى الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَلِمَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴۳) «وجود علم نشانه وجود عقل است پس آن که تعقل کند عالم می شود».

درواقع «جاهل» کسی است که از عقل خود، غافل شده و قابلیت‌های این قوه را به فعلیت نرسانده باشد. بهترین تصویر ذهنی برای درک مفهوم جهل، همانا «تاریکی» است و «جاهل» فردی است که در تاریکی به سر می‌برد. در اینجا باید اشاره شود که «تاریکی» دارای مصادیق مختلفی است چه در جهان خارج و چه در عالم درون آدمی، که البته بالاترین مصداق تاریکی باطن و درون آدمی است که به واسطه خاموشی نور عقل یا به تعبیر دیگر «جهل» حادث می‌شود. این جهل و تاریکی و نحوه خروج از آن، موضوع «آیه الکرسی» است که:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره، ۲۵۷)
 «خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می‌برد؛ و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیانگرانند که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها می‌برند؛ آنان اهل آتش‌اند و قطعاً در آنجا جاودانه‌اند» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۴۳).

باتوجه به آیات قرآنی در مورد عواقب و خطرات «جهل و تاریکی» می‌توان گفت که بیرون کشیدن انسان‌ها از ورطه جهالت و ظلمت، و رساندن آنان به اقلیم علم و نور و نورانیت، اصلی‌ترین مأموریت پیامبران الهی است.

می‌توان گفت هر انسانی که از استعداد عقل خویش بهره کافی و شایسته نگیرد، در تاریکی و ظلمات فرو می‌رود و در واقع آدمیان با تعقل و خردورزی، نوری به دست می‌آورند که در روایات ما به «علم» تعبیر شده است؛ امام صادق علیه السلام با صراحت به عینیت «علم و نور» اشاره فرموده است: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» (مصباح الشریعه: ۱۶)؛ اما این نور علم از نوع «نور مادی» نیست و کارکردی متفاوت دارد.

توضیح اینکه می‌توان از دو نوع نور، سخن گفت: «نور مادی» که موجب دیدن مادیات

و ظاهر این جهان می شود، و «نور غیر مادی» یا همان «نور علم» که اقلیم معنوی این عالم را روشن و قابل رؤیت می کند یا به تعبیر دیگر، منجر به دیدن «غیب‌ها» می شود. بنا به تعالیم قرآنی، افراد ظاهر بینی وجود دارند که تنها ظاهر و پوسته خارجی این عالم را می بینند و از باطن آن غافل و محروم اند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم، ۷) «آن‌ها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت غافل اند» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۳۱/۱۶).

خدای بصیر و سمیع، از کوری چشم دل انسان‌هایی خبر می دهد که چشم سر آن‌ها باز و بیناست:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج، ۴۶) «آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا برای آنان دل‌هایی [بیدار و بینا] پیدا شود که با آن ببندیشند یا گوش‌هایی که با آن [اندرزها را] بشنوند؟ حقیقت این است که دیده‌ها کور نیست بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است!» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۳۳۷).

برخی از آیات قرآن از نور خاصی سخن گفته‌اند که ثمره «ایمان و پرهیزگاری» است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرِسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلًا مِّن رَّحْمَتِهِ وَ يَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يُغْفِر لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (حدید، ۲۸) «ای مؤمنان! از خدا پروا کنید و به پیامبرش ایمان آورید تا دو سهم از رحمتش را به شما عطا کند، و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن [در میان مردم] راه سپارید و شما را بیمارزد، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۴۱).

بر این اساس می توان از دو گونه نور و دو گونه بینایی و دو گونه کوری سخن گفت. دیدن حق و تشخیص آن از باطل، تنها به وسیله نوری میسر می شود که در گام نخست از طریق «شکوفایی عقل» و در گام بعدی از طریق «تذکر و تطهیر و تهذیب قلب و تحصیل ایمان» میسر می شود. دیدن امور معنوی (مانند درستی و نادرستی کارها، درک ارزش‌ها، تشخیص خوبی و بدی امور و دیدن شکل برزخی انسان‌ها، تشخیص «حلال و حرام» و نیز «عدل و

ظلم» و...» برخی از کارکردهای «نور غیرمادی علم» است که گاه آن را «بصیرت» نیز می‌نامند.

۲- تفاوت «علم» با «سواد» و تناسب «عقل» با «علم و عمل»

در ادامه سخن شایسته است که به تفاوت «علم» و «سواد» اشاره شود. «سواد» از ریشه «سودا» و به معنای «سیاهی» است؛ «حجرالاسود» به معنای «سنگ سیاه» است اما چنانچه پیش‌تر اشاره شد «علم» به شناخت کامل و عمیقی گفته می‌شود که ملازم و همراه با نور و روشنایی در وجود عالم است و این نور منجر به بینا شدن چشم عقل و دل و در نتیجه تشخیص «حق و باطل» و «خوب و بد» می‌شود. به تعبیر دیگر، نفس عالم به واسطه نور علم، روشن و نورانی می‌شود و قوه «فرقان» پیدا می‌کند، در صورتی که «سواد و اطلاعات و دانش» چنین آثاری را ندارند و داشتنِ سواد، با داشتنِ نور و داشتنِ قوه تشخیص «حق و باطل» و «خوب و بد» ملازمت ندارد. البته باید افزود که به‌طور معمول «سواد و دانش» مقدمه «علم و معرفت» قرار می‌گیرد. نکته دیگر در تفاوت «علم» و «سواد» آن است که «علم» همراه با عمل است ولی «سواد» مرحله‌ای از «دانش و دانایی» است که هنوز به «بینش و بینایی» تبدیل نشده و از این‌روست که صرف داشتنِ «سواد و اطلاعات و دانش» انسان را به مرحله «عمل» نمی‌رساند. بدین ترتیب ما اصلاً «عالم بی‌عمل» نداریم و آن‌هایی که بی‌عمل هستند، در واقع باسوادند نه عالم. از سوی دیگر، «عالم» یکی از اسم‌های خدای متعال است و روا نیست بر هر داندانه‌ای اطلاق شود. حضرت علی علیه السلام به ملازمت علم و عمل، چنین اشاره فرموده است: «**الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ**» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴۵) «علم با عمل همراه است و هر کس عالم شود عامل می‌شود».

با توجه به رابطه «عقل و علم» و رابطه «علم و عمل» در کلام امیر، می‌توان نتیجه گرفت: افرادی که اهل عمل به دانسته‌های خود نیستند، در واقع «عالم» نیستند و آن کسی که عالم نیست در واقع «عقل» نیست؛ در بیانی ساده‌تر، افرادی که اهل عمل به دانسته‌های خود نیستند، باسواد و جاهل هستند؛ و چه بسیارند چنین دانشمندان جاهلی، در این عصر جاهلیت.

۱. «**الْعِلْمُ يَدُلُّ عَلَى الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَمِلَ**» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴۳) «وجود علم، نشانه وجود عقل است پس آن که تعقل کند عالم می‌شود».

این نکته نیز باید یادآوری شود که منظور از «عمل» در اینجا، «رعایت حق و پرهیز از باطل» و نیز «رعایت عدل و پرهیز از افراط و تفریط و ظلم» در تمام شئون زندگی و روابط انسانی است.

مطالب پیش گفته، در یک قیاس منطقی، بدین شکل خلاصه می شود:

مقدمه اول: تعقل منجر به تعلم می شود (عقل - علم)

مقدمه دوم: علم منجر به عمل می شود (علم - عمل)

نتیجه: پس عاقل کسی است که عمل می کند (عاقل - عامل)؛ و با توجه به تضاد عقل و علم با جهل، می توان گفت که آن کسی که عمل نمی کند، جاهل است حتی اگر باسواد باشد.

۳- عقل، منشأ پرسش های اساسی انسانی و عامل حرکت او به سوی نجات و سعادت

انسان موجودی پرسشگر و جستجوگر است و هر پرسشی، نقطه آغازی برای حرکت و سیر و جستجو است. شاید پرسش های مختلفی، ذهن افراد را درگیر کند، اینکه: چگونه می توان چین و چروک صورت را برطرف کرد؟ چگونه می توان قلب یک انسان را به درستی جراحی نمود؟ چگونه از طریق واردات و صادرات، می توان به درآمد و ثروت زیادی دست یافت؟ چگونه می توان به ریاست یک اداره رسید؟ چگونه می توان بر کارمندان مسلط شد؟ چگونه می توان سلاحی مرگبار ساخت یا آن را به کار برد؟ چگونه می توان از بانک ها اختلاس کرد؟ چگونه می توان قفل ماشین ها را باز کرد؟... هر کدام از این پرسش ها، از یک طرف، نشانه نیازی در انسان و از سوی دیگر نقطه آغازی برای حرکت اوست و مسیری خاص را پیش روی افراد قرار می دهد و او را به غایتی مخصوص و متناسب می رساند؛ یکی پزشک می شود و دیگری تاجر یا رئیس اداره یا دانشمند... در واقع زمانی که سؤال ها شایسته مقام انسان نباشند، تلاش برای پاسخگویی به آن ها، آدمی را از مسیر انسانیت منحرف می کند و او فردی ناشایست (اختلاسگر یا دزد و قاچاقچی و...) می شود. بر این اساس، سؤال هایی وجود دارند که پاسخگویی به آن ها، انسان را در مسیر انسانیت قرار می دهد و او را به مقام اشرف مخلوقات می رساند و سرچشمه چنین سؤال هایی «عقل» است.

نکته مورد نظر ما آن است که سرچشمه همه پرسش‌ها «عقل» نیست و همه سیرها و جستجوها، انسان را به کمال مطلوب نمی‌رساند. «عقل» قوه حقیقت‌جو و حقیقت‌یاب در وجود انسان است؛ به بیان دیگر «عقل» به دنبال «حقیقت هستی انسان و جهان و خدا» است. «عقل» پرسش‌های بنیادینی را پیش می‌کشد که فارغ از هر زمان و مکان و هر دین و ملیتی، برای همه انسان‌ها مطرح بوده است. سؤال‌هایی مانند: من کیستم؟ مبدأ انسان چیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ برای چه به اینجا آمده است؟ و در این دنیا چه باید بکند؟ پس از مرگ کجا می‌رود؟ این‌ها همگی سؤال‌های بسیار مهمی هستند که در ذهن همه انسان‌ها مطرح می‌شوند و به جرأت می‌توان گفت که از بدو تاریخ بشریت تاکنون، شاید نتوان انسانی را یافت که کاملاً فارغ از این پرسش‌ها بوده باشد، اما می‌توان انسان‌های بسیاری را یافت که این پرسش‌ها را به فراموشی سپرده‌اند و ذهن خود را مشغول سؤال‌ها و امور دیگری کرده‌اند. درواقع کیستی انسان و نیز چیستی مبدأ و مقصد او، پرسش‌هایی هستند که ذهن همه انسان‌ها را درگیر می‌کند و این درگیری برای برخی از آنان، تمام عمر طول می‌کشد.

این ابیات منسوب به جلال‌الدین مولوی، در ادبیات و فرهنگ ایرانی، شهره‌آم و خاص است:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم
 از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم؟ آخر نمائی وطنم؟
 مانده‌ام سخت عجب، کز چه سبب ساخت مرا یا چه بوده است مراد وی ازین ساختنم
 تا به تحقیق، مرا منزل و ره نمایی یک دم آرام نگیرم، نفسی دم نزنم
 خواجه حافظ شیرازی نیز، در این معنی چنین سروده است:

عیان نشد که چرا آمدم؟ کجا بودم؟ دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم
 (حافظ، ۱۳۸۳: ۲۲۸)

البته به این نکته باید اشاره شود که انسان‌ها نیز به گونه‌ای آفریده شده‌اند که استعداد و توانایی یافتن جواب این پرسش‌ها را دارند و یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های انسان با حیوان همین است که برای حیوانات، نه چنین سؤالاتی مطرح می‌شود و نه استعداد و

توانایی پاسخگویی به آن‌ها را دارند. همچنین باید تأکید شود که این پرسش‌ها از عقل سرچشمه می‌گیرند و پاسخگویی به آن‌ها نیز، نیازمند «به‌کارگیری عقل یا تعقل و خردورزی» است و اساساً کوشش برای یافتن پاسخ برای آن‌ها، با حرکت عقلی و قلبی و حرکت وجود انسان به سمت تعالی، همراه می‌شود؛ در واقع به‌واسطه چنین حرکتی است که انسان از سطح حیوانی، فرا می‌رود و «انسان» می‌شود. به بیان دیگر، حرکت درست در مسیر پاسخگویی به این پرسش‌ها، انسان را از «ورطه جاهلیت» خارج می‌کند و در «صراط مستقیم و جاده نورانیت» پیش می‌برد و زندگی او را در مسیر تعالی قرار می‌دهد.

۴- «عقل» در آموزه‌های اسلامی

در کلام حضرت علی علیه السلام «عقل» به‌عنوان «برترین نعمت‌ها»، «بهترین هدیه و موهبت الهی»، «زیباترین زینت برای آدمی»، «بالا‌ترین سرمایه بی‌نیازی و غنا»، «عامل هدایت و نجات» و «سرچشمه خیرات» معرفی شده است: «أَفْضَلُ النَّعْمِ الْعَقْلُ»، «خَيْرُ الْمَوَاهِبِ الْعَقْلُ»، «لَا جَمَالَ أَزَيْنَ مِنَ الْعَقْلِ»، «أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ»، «الْعَقْلُ يَهْدِي وَ يُنْجِي»، «الْعَقْلُ يَنْبُوعُ الْخَيْرِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۱ و ۵۰).

این مطلب بسیار تأمل برانگیز است که در آموزه‌های اسلامی «کمال انسان در کمال عقل او دانسته شده»^۱ و توصیه‌ای اکید شده است که انسان‌ها این سرمایه الهی را به‌کار گیرند و از آن بهره‌مند شوند. در واقع دلیل اصلی گرفتاری انسان‌ها در تاریکی جهل و به تبع آن، فرو رفتن در آلودگی‌ها و بحران‌های مختلف، نداشتن عقل نیست بلکه در «استفاده نکردن از عقل» یا «غفلت از خردورزی» است، چنانچه در قرآن کریم، خطاب به انسان‌ها نیامده است که: «چرا عقل ندارید؟» بلکه خدای متعال می‌فرماید: «چرا عقل خود را به‌کار نمی‌گیرید و تعقل نمی‌کنید؟» «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره، ۴۴).^۲

امام صادق علیه السلام در حدیث معروفی، پیامبران را «حجت‌های ظاهری و بیرونی خدا» و

۱. حضرت علی علیه السلام فرموده است: «كَمَالُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۰).

۲. خطاب «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» سیزده بار در قرآن آمده که بسیار قابل تأمل است.

عقل را «حجت باطنی خدا» بر انسان‌ها خوانده‌اند: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً، وَ حُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأُمَّةُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱/۱۶). منظور از «حجت»، برهان و دلیلی است که می‌تواند راه انسان را روشن کند و او را به مقصود برساند (قرشی بنایی، ۱۴۱۲ق: ۲/۱۰۷). کوشش و مأموریت پیامبران خدا، تنها در زمانی مؤثر خواهد بود که انسان‌ها از درون توانایی درک و فهم پیغام آنان را داشته باشند. در واقع حجت‌های بیرونی با زبان و منطق عقل و به اندازه عقل آدمیان سخن گفته‌اند و اساساً برای بیداری و شکوفایی عقل آنان، فرستاده شده‌اند. بدین ترتیب، با برخورداری از موهبت عقل، حجت خدا بر انسان‌ها تمام شده و راه سعادت و قرب و کمال، قابل شناختن و پیمودن شده و جای هیچ بهانه‌ای برای آدمیان باقی نمانده است. در آیات قرآن کریم، هدف از آفرینش جن و انس، «عبادت خدا» دانسته شده است^۱ و بنا به فرموده امام صادق (علیه السلام) «عقل» ابزار عبادت خدا و رسیدن به بهشت معرفی شده است:

«الْعُقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱/۱۱). در واقع این کلام، تعریف آن حضرت از «چیستی عقل» و تعیین کارکرد آن است و بر اساس آن می‌توان گفت که: انسان‌ها فقط با به‌کارگیری ابزار و سرمایه عقل خویش، می‌توانند در مسیر عبادت خدا و رسیدن به بهشت پیش روند. به بیان دیگر، اگر انسانی بخواهد در مسیر رسیدن به بهشت گام بردارد «عقل» مهم‌ترین مرکب او برای چنین سفری است.

در راستای همین مطلب، قرآن کریم خبر داده است که «تعقل نکردن» عاملی اساسی برای فرو افتادن در جهنم است: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک، ۱۰) «وگویند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم» (فولادوند، ۱۴۱۸ق: ۵۶۲).

۱. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات، ۵۶).

عقل و کارکردهای آن در آموزه‌های اسلامی با تأکید بر کلام حضرت علی (علیه السلام)

۵- رابطه مستقیم «عقل با ایمان» و «جهل با کفر»

انسان موجودی مختار و ناگزیر از انتخاب است. «مختار بودن یا داشتن اختیار» یکی از ثمرات برخورداری از «عقل» است؛ در واقع اگر انسان عقل نداشت، اختیار هم نداشت، زیرا «مختار» به موجودی گفته می‌شود که بر سر دو راهی «حق و باطل» یا «خیر و شر» یا «حلال و حرام» قرار بگیرد و ناگزیر از انتخاب یکی از آن دو راه باشد. با توجه به اینکه «عقل» حجت باطنی و دلیل روشن و راهنمای انسان برای «تشخیص حق و باطل یا خیر و شر یا حلال و حرام» است پس می‌توان نتیجه گرفت که با برخورداری از عقل، حجت بر انسان‌ها تمام شده است و آنان هم «مختار» و هم «مسئول» هستند.

«ایمان به خدا» یا «کفر و الحاد» اموری اختیاری و انتخابی هستند. می‌توان گفت که هر انسانی، معتقد به دینی است و باورهایی دارد. خدای متعال، خبر داده است که حتی کافران نیز برای خود دین و ایمان و اعتقاد و معبودی دارند و از رسول گرامی ﷺ و پیروان آن رسول خواسته است که از دین و معبود آنان برائت جویند:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ» [کافرون، ۱-۶] «بگو: ای کافران! * آنچه را

که شما می‌پرستید، من نمی‌پرستم *... دین شما برای خودتان و دین من هم برای خودم».

در این میان نکته مهم و مرتبط با موضوع این نوشتار، آن است که از یک طرف، آنچه آدمیان به آن اعتقاد و باور دارند، انتخاب خودشان است و از سوی دیگر، ارتباط مستقیمی میان «نوع انتخاب و اعتقاد» انسان‌ها با «میزان علم و معرفت» آنان وجود دارد؛ به تعبیر دیگر، میزان شکوفایی عقل و اندازه علم و معرفت آدمیان، نوع انتخاب‌ها و باورهای آنان را تعیین می‌کند، به طوری که هرچه میزان علم و عمق معرفت آنان بیشتر شود، نحوه انتخاب‌ها و نوع اعتقادهایشان درست‌تر می‌شود و می‌توانند اهدافی عالی‌تر انتخاب کنند و مسیر بهتر و شایسته‌تری بپیمایند.

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که «عقل» و «تعقل» جایگاهی بسیار تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز در نوع انتخاب‌ها و باورهای آدمیان دارد و از این‌روست که بنابه تعالیم دینی «کافران» اساساً کسانی هستند که از سرمایه عقل خویش بهره‌شایسته نبرده‌اند و این موهبت الهی را معطل گذاشته‌اند.

حاصل اینکه «کفران» یا «ایمان به خدا» نوعی اعتقاد و طبعاً نوعی انتخاب هستند و چنانچه گفته شد از یک طرف هر «اعتقادِ درستی» نیاز به «انتخابی درست» دارد و از طرف دیگر هر انتخاب درست، نیاز به علم و معرفت و پیراستگی از جهل و عناد دارد. از این‌رو، کسب علم و معرفت، اولین گام برای انتخاب و اعتقاد درست است که البته چنین انتخاب و اعتقادی تنها در پرتو خردورزی و تعقل و شکوفایی استعداد عقل آدمی آغاز می‌شود. حضرت علی علیه السلام صراحتاً به پیوند «عقل» و «دینداری» اشاره فرموده‌اند و دین و ایمانِ راستین را بدون استمداد از «عقل» محال دانسته‌اند: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۵). ایشان تأکید دارند که تا کسی «عقل» خود را به درستی به کار نیندازد، ایمان به خدا نیز نخواهد آورد:

«مَا آمَنَ الْمُؤْمِنُ حَتَّىٰ عَقَلَ» (همان: ۵۰).

امام صادق علیه السلام نیز در حدیث «جنود عقل و جهل» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۲۱/۱) ایمان به خدا را از لشکریان عقل، و کفر را از لشکریان جهل دانسته‌اند. از سوی دیگر آیات متعددی نازل شده است که صراحتاً کافران را «اهل جهنم» و «افراد گرفتار شده در تاریکی» معرفی کرده‌اند:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۳۹) «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل آتشند و در آن جاودانه‌اند».

و چنانچه پیش‌تر بیان شد، این رفتاری در تاریکی و جهنم، محصول غفلت از تعقل و خردورزی است:

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک، ۱۰) «و گویند: اگر شنیده

[و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم».

خدای متعال در آیه ۱۲ از سوره محمد ﷺ وضعیت زندگی کافران را همانند وضعیت زندگی حیوانات معرفی می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» (محمد، ۱۲)

«بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است در می‌آورد، و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره‌گیری از [کالا و لذت‌های زودگذر] دنیایند و می‌خورند، همان‌گونه که چهارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است».

از مجموع آیات مذکور، می‌توان نتیجه گرفت که جهنمیان، افرادی هستند که در طول عمر خویش، نتوانسته‌اند از سرمایه‌های ادراکی خود برای شناخت حقیقت، بهره‌ای شایسته برگیرند. پیداست که حیوانات نیز «می‌بینند» و «می‌شنوند»، ولی از آیات قرآنی استنباط می‌شود که «شنیدن» و «دیدن» انسانی، باید به شیوه‌ای دیگر و در سطحی بالاتر باشد؛ این نکته ظریف از آیه ۱۲ سوره محمد، برمی‌آید که گویا خدای متعال با توجه به «سرمایه عقل و تعقل در انسان»، از او «دیدن» و «شنیدن» فراتر از «دیدن و شنیدن حیوانات» می‌طلبد. بر این اساس می‌توان گفت که وجه تمایز و اصل برتری انسان بر حیوان، همین «توانایی فراروی از سطح مادی» با استفاده از سرمایه‌های ویژه انسانی (عقل و قلب) است؛ و باید تأکید شود که صرف داشتن این سرمایه‌ها، مزیتی برای انسان نیست چنانچه در قرآن کریم، خطاب به برخی از انسان‌ها که از سرمایه‌های ادراکی خویش بهره‌ شایسته نمی‌گیرند، آمده است: «... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف، ۱۷۹).

۱. پیوند ناگسستنی «عقل» و «قلب» در فرهنگ قرآنی، را از این آیه تأمل برانگیز، می‌توان استنباط کرد که خدای متعال، تعقل را به قلب منسوب فرموده است: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج، ۴۶)» «آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا برای آنان دل‌هایی [بیدار و بینا] پیدا شود که با آن ببینند یا گوش‌هایی که با آن [آندرها را] بشنوند؟ حقیقت این است که دیده‌ها کور نیست بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است!».

با توجه به اینکه انسان به واسطه «اندیشه ورزی و تعقل» تعالی می‌یابد و از سطح حیوانی فرا می‌رود و با هر فهمی به خدای عالم، نزدیک‌تر و شبیه‌تر می‌شود و از آنجایی که «زبان عقل» زبان منطق و حکمت و زبان مشترک میان همه انسان‌ها است و همه آدمیان زبان عقل و منطق را می‌فهمند و می‌پذیرند، از این رو مهم‌ترین کار انبیای الهی در مسیر دعوت انسان‌ها به سوی خدا، همانا سخن گفتن با زبان عقل (حجت درونی) و در نتیجه دعوت به خردورزی و تعقل برای بالا کشیدن آنان است، از این رو به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...» (نحل، ۱۲۵) «[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن...».

در فرهنگ قرآنی، بدترین جنبندها جهان، موجوداتی هستند که «عقل» دارند ولی «تعقل» نمی‌کنند:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال، ۲۲) «قطعاً بدترین جنبندها نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی‌اندیشند!»

در یک قیاس منطقی، اگر این آیه را در کنار آیه دیگری که «کافران را بدترین جنبندها معرفی می‌کند» قرار دهیم، درمی‌یابیم که کافران همان افرادی هستند که «تعقل» نمی‌کنند و از سرمایه عقل، بهره نمی‌گیرند:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال، ۲۲)

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (انفال، ۵۵)

لا يَعْقِلُونَ = لا يُؤْمِنُونَ = کافرون

با توجه به اینکه در آموزه‌های اسلامی، از طرفی مهم‌ترین ریشه «کفر» نیز «جهل و نادانی

و بهره نگرستن از سرمایه‌های ادراکی» معرفی شده و از سوی دیگر «ایمان به خدا» یکی از محصولات «خردورزی و تعقل» دانسته شده است، اینک روشن می‌شود که چرا قرآن کریم، بیشتر از هر کتاب دیگری، انسان‌ها را به «خردورزی و تعقل» فرا خوانده است.^۱

۶- تفاوت عقل و هوش

از آنجایی که انسان دارای دو استعداد و سرمایه متفاوت به نام‌های «عقل» و «هوش» است و چنانچه در مقدمه نوشتار حاضر اشاره شد یکی از مشکلات عصر ما، اشتباه گرفتن «هوش» با «عقل» و جایگزینی «هوش‌ورزی» به جای «خردورزی» است، اینک لازم است که با تفصیل بیشتری، به تفاوت «عقل» و «هوش» پرداخته شود.

برخی از اندیشمندان غربی، از «بحران خردورزی و زوال تعقل» در عین «افزایش هوش و هوش‌ورزی» در انسان‌های معاصر سخن گفته‌اند. برای مثال «اریک فروم» روان‌شناس و جامعه‌شناس آلمانی، در کتاب خواندنی «جامعه سالم» نوشته است: «تخریب خرد^۲ یکی از مشخصات جامعه عصر حاضر است» (فروم، ۱۳۹۲: ۲۰۲). وی در توضیح روند رایج دوران معاصر بیان می‌کند که «در روزگار ما تعقل را منع می‌کنند و به جایش، ذهن مردم را از نظریه‌های حاضر و آماده پر می‌کنند و ذهن دانش‌آموزان را چنان با اطلاعات پراکنده و نامربوط پر می‌کنند و وقت و نیروی‌شان را به باد می‌دهند که دیگر مجالی برای تفکر و خردورزی باقی نمی‌ماند» (همان، ۱۳۹۱: ۲۵۳).

فروم، هوشمندی و هوش‌ورزی را به معنای خردمندی و خردورزی نمی‌داند و میان «خرد»^۳ و «هوش»^۴ تفاوتی اساسی قائل است. او می‌گوید: «هوش ابزار انسان برای شناسایی اشیاء جهان در جهت بهره‌برداری از آن‌ها و رسیدن به هدف‌های کاربردی است» (همان، ۱۹۶۷: ۱۰۹)؛ و در مورد روند رایج در عصر کنونی بیان می‌کند: «تفکرهای ما بیشتر در مسیر نیل به نتایج

۱. جلال‌الدین مولوی نیز مبتنی بر آموزه‌های اسلامی، ریشه کفر را «جهل و نقصان عقل» دانسته است:

کفر و فرعونئی هر گبر عنید جمله از نقصان عقل آمد پدید (مولوی، ۱۳۷۹: ۲۳۲)

2. Destructive to reason.
3. Reason.
4. Intelligence.

عملی و کاربردی قرار گرفته است و با سطح و ظاهر اشیاء و پدیده‌ها سر و کار دارد، بدون اینکه کوششی به منظور فهم ماهیت و کیفیت آن‌ها باشد. فروم تصریح می‌کند که «عقل و خرد» نه با سطح اشیاء بلکه با بُعد سوم و عمق هستی، سر و کار دارد و جوهر اشیاء و پدیده‌ها را آشکار می‌سازد (همان: ۱۱۰). به بیان دیگر، کارکرد «خرد» نفوذ به عمق هستی و درون پدیده‌ها، و کشف و درک معنای «خود» آن‌ها است (همان). بدین ترتیب از نظر او، انسان با ابزار هوش خود، در جنبه‌های سطحی و صوری جهان سیر می‌کند تا بتواند بر دنیای مادی تسلط یابد و مشکلات دنیایی و نیازهای معیشتی خود را برطرف سازد؛ اما «خردورزی» عاملی برای فهم عمق و حقیقت پدیده‌های جهان هستی است.

پس در مجموع می‌توان گفت که «هوش» استعدادی در وجود آدمی است که او را در انجام امور دنیوی، یاری می‌کند و انسان با استفاده از آن، راه‌های تأمین معاش و کسب سرمایه و ثروت دنیایی را پیدا می‌کند و مهارت‌های کاری و ورزشی و... را کسب می‌کند؛ به بیان دیگر، «هوش» مهم‌ترین عامل برای پیشرفت صنعت و فناوری در جهان مدرن امروزی بوده است؛ کشتی‌سازی، هواپیماسازی، رایانه، مخابرات... همگی مرهون هوشمندی و هوش‌ورزی انسان معاصر است.

یکی از تفاوت‌های مهم عقل و هوش، اینکه «عقل» قوه‌ای است که انسان را با حقایق عالم هستی آشنا می‌کند اما «هوش» اساساً با «حق و باطل» کاری ندارد؛ به بیان دیگر، «عقل» قوه حقیقت‌جو و حقیقت‌یاب در وجود آدمی و قوه‌ای است که از سوی حق تعالی برای تشخیص و پیدا کردن حق و رسیدن به حق به انسان داده شده است؛ و چنانچه پیش‌تر اشاره شد، حضرت علی علیه السلام نیز فرموده است: «الْعَقْلُ رَسُوْلُ الْحَقِّ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۰) اما «هوش» چنین کارکردی ندارد.

تفاوت دیگر اینکه «هوش» استعدادی مشترک در میان انسان و حیوان است برخلاف «عقل» که مخصوص انسان است؛ بدین معنی که حیوانات هوش دارند ولی از قوه عقل برخوردار نیستند. در اصطلاح فلسفی نیز، «عقل» فصل ممیِّز (عامل جداکننده و امتیاز) انسان از حیوان

خوانده می‌شود. حیوانات برای بقای خود، ناگزیر از هوش‌ورزی و انتخاب‌های درست هستند؛ شیر و آهو... باید باهوش باشند و در موقعیت‌های مختلف، انتخاب‌هایی هوشمندانه داشته باشند و تصمیماتی درست بگیرند تا زنده بمانند، ولی از آنجایی که حیوانات بر اساس هوش و غریزه عمل می‌کنند، هیچ‌کدام از آن‌ها بر خلاف انسان‌ها، بر سر دوراهی «حق و باطل» یا «حلال و حرام» قرار نمی‌گیرند؛ چه کاری برای گرگان و پلنگان گناه است؟ شکار کدام آهو برای شیران حلال است و کدام حرام؟!

«هوش» انسان را در سطح دنیا پیش می‌برد، به بالای قله کوه‌ها می‌رساند اما «عقل» او را با سطوح و مراتب برتر دنیا آشنا می‌کند و او را در مراتب والا و فرامادی هستی به پرواز درمی‌آورد و به قول جلال‌الدین مولوی از مرتبه آخرینی به مرتبه آخرینی مشرف می‌کند:

چشم آخرین تواند دید راست چشم آخرین غرور است و خطاست

(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۲۶)

اگر «هوش» قوه‌ای برای پیش بردن امور دنیوی و یافتن راهی برای معاش و چگونه زندگی کردن است، «عقل» قوه‌ای برای یافتن دلیل و چرایی زندگی کردن است. تنها «عقل انسان» است که پرسش‌هایی مانند: من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ برای چه زندگی می‌کنم؟... را پیش می‌کشد و این‌ها پرسش‌هایی هستند که برای هیچ حیوان باهوشی مطرح نمی‌شوند.

بنابراین عقل انسان، در مرتبه‌ای برتر از «هوش» و در سطحی فراتر از های‌وهوی امور دنیوی و نگرانی‌های معاش قرار دارد و پرسش‌هایی را مطرح می‌نماید که پیگیری آن‌ها، انسان خوابیده را بیدار و انسان نشسته را برپا می‌کند و او را به حرکتی رو به بالا، وامی‌دارد و در مسیر آدم شدن پیش می‌برد؛ در واقع حرکت عقلی اساس «زندگی انسانی» را تشکیل می‌دهد و این «رسول حق» انسان را با گام‌های فهم، تا آستان حضرت حق فرامی‌برد.

نکته آخر اینکه «هوش» قوه‌ای است که امروزه در «روبات‌ها» نیز وجود دارد؛ روبات‌های هوشمند امروزی با مجهز شدن به «هوش مصنوعی»^۱ توانایی انجام بسیاری از امور دنیایی

1. Artificial Intelligence.

مانند جراحی‌های پیشرفته و... را پیدا کرده‌اند، ولی باین همه مسلماً از درک حقایق این عالم و شناخت مبدأ و مقصد هستی یا تشخیص «حق و باطل»... عاجزند.

۷- تعقل عاملی برای تعالی و تازگی

از قاعده «اتحاد عالم و معلوم» (مطهری، ۱۳۷۸: ۳۳۱/۹) می‌توان نتیجه گرفت که هر چه حوزه معلومات انسان وسیع‌تر شود، وجود انسان نیز وسیع‌تر می‌شود؛ به بیان دیگر وسعت معلومات آدمی، سعه وجودی و درجه تعالی او را تعیین می‌کند.

این نکته اهمیت بسیار دارد که انسان بدون حرکت عقلی (یعنی بدون سؤال‌های عقلی و بدون حرکت در مسیر یافتن جواب‌های معقول و بدون تعقل) اساساً به زندگی در مرتبه انسانی نمی‌رسد و در ورطه زندگی حیوانی گرفتار می‌شود. «حرکت عقلی» یا همان تعقل و خردورزی، انسان را به اقلیم‌های تازه‌ای از وجود، مشرف می‌کند و وجود او را بزرگ‌تر و تازه‌تر می‌کند؛ نشاط و شادی و سرزندگی، از جمله ثمرات این وسعت وجودی و آشنایی با مراتب بالای هستی است.

«سخن» یکی از موضوعات برای تعقل و تعلم است. اصولاً «سخن» خوراک عقل است. معرفت‌های تازه و افزایش وسعت وجود آدمی، یکی از ثمرات تعقل در سخنان حکیمانه است به طوری که به انسان تولدی دوباره و حیاتی تازه می‌بخشد و جان و جهان او را گسترش می‌دهد:

هین سخن تازه بگو، تا دو جهان تازه شود وارهد از حد جهان، بی حد و اندازه شود

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۹۸)

از این روست که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «سخنان ما قلب‌ها را زنده می‌کند» «يَا فَضِيلُ إِنَّ حَدِيثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۶۲/۱).

اساساً «قرآن کریم» برای «اولوالالباب و صاحبان خرد» نازل شده است تا آنان را به «تعقل» وادارد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف، ۲) «ما آن را قرآنی به زبان عربی نازل

عقل و کارکردهای آن در آموزه‌های اسلامی با تأکید بر کلام حضرت علی علیه السلام

کردیم تا شما [درباره حقایق، مفاهیم، اشارات و لطایفش] تعقل کنید» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۲۳۵).
قرآن کریم ریسمانی آویخته شده از عرش به سوی فرش است و انسان‌ها به واسطه تعقل در این کلام الهی می‌توانند از مرحله «اسفل سافلین» به مرتبه «اعلا علیین» بالا روند.
پیداست که همه موجودات این جهان در حرکت و جنبش هستند ولی حرکت‌هایی وجود دارند که تنها مخصوص «انسان» و سایر مخلوقات مختار است. انسان با حرکت عقلی و معرفتی خود، قادر است مرتبه وجودی خود را ارتقا بخشد. حیوانات تنها در مرتبه و سطح دنیای مادی حرکت می‌کنند اما انسان توانایی آن را دارد که هفت آسمان را درنوردد. معراج رسول اکرم ﷺ نمونه بارز چنین سیر و سفری بود که عارفان الهی نیز به پیروی از آن حضرت، در چنان مسیری قرار دارند:
جلال‌الدین مولوی، در ابیات زیبایی، از حرکتی سخن گفته است که از مرتبه جمادی آغاز شده و تا رسیدن به بالاترین مرتبه هستی ادامه یافته است:

وز نما مُردم، به حیوان سر زدم	از جمادی مُردم و نامی شدم
پس چه ترسم؟ کی ز مُردن کم شدم؟	مُردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آرم از ملائک، بال و پَر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ	وز ملک هم بایدم جستن ز جو
آنچه اندر وَهْم نآید، آن شوم	بار دیگر از ملک قُربان شوم
گویدم که: إِنْأَا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ	پس عدم گردم چون از عُنُون

(مولوی، ۱۳۷۹: ۴۵۲)

۸- کارکردهای عقل و کیستی عاقلان

تا اینجا مطالبی در مورد چیستی عقل بیان شد. اینک توضیح و تفصیل بیشتر در این مورد را در خلال مبحث «کارکردهای عقل» و «کیستی عاقلان» پی می‌گیریم.
«عقل» جوهری است که خواص و کارکردهایی ویژه‌ای دارد و در صورت به‌کارگیری، به انسان توانایی‌های خاصی می‌بخشد که در ادامه سخن به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۸-۱- تشخیص «حق از باطل» و در نتیجه تشخیص «حلال از حرام»

پیش‌تر اشاره شد که «عقل» با واقعیت‌های عالم هستی سر و کار دارد و قوه‌ای حقیقت‌جو و حقیقت‌یاب در وجود آدمی است که از سوی حضرت حق به انسان هدیه شده و از این رو توانایی تشخیص حق و پیدا کردن و دنبال کردن حق را نیز دارد و این کلام حضرت علی (علیه السلام) را نقل کردیم که: «الْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۰).

در واقع مهم‌ترین قابلیت عقل آدمی که باید بر آن تأکید فراوانی شود، همین «توانایی تشخیص حق از باطل و شناسایی حق و یافتن راه حق» است. انسان بدون «عقل» نمی‌توانست حق را بشناسد و مسیر حق را بیابد و قدرت پیدا کردن راه درست و بازگشت به سوی حق را از دست می‌داد. از این رو می‌توان مهم‌ترین کارکرد عقل را «تشخیص حق از باطل» دانست که البته چنین تشخیصی، با تشخیص «حلال از حرام» و «خوب از بد» نیز همراه است.

پیداست که هیچ کاری برای هیچ حیوانی «حرام یا گناه» نیست. حیوانات به گونه‌ای آفریده شده‌اند که «حلال» و «حرام» برای آن‌ها مطرح نمی‌شود و یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های انسان با حیوان، همین قابلیت تمایز قائل شدن میان حلال و حرام است که البته انسان در پرتو برخورداری از استعداد عقل، چنین قابلیتی را پیدا کرده است؛ از این رو خدای متعال از این موجودی که توانایی تشخیص حق از باطل را دارد و خلیفه او بر روی زمین است، خواسته است که از «حق» غافل نشود تا گمراه نشود و همواره در تمام امور زندگی خویش، برای رسیدن به حق عمل کند و به سوی حق حرکت نماید:

«فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ» (یونس، ۳۲)

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما، بنابراین بعد از حق، چیزی جز گمراهی و ضلالت وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق باز می‌گردانند؟» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۲۱۲).

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَبْسُئُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (آل عمران، ۷۱)

«ای اهل کتاب! چرا در حالی که [به حقایق و واقعیات] آگاهید، حق را به باطل مُشْتَبِه می‌کنید،

و حق را پنهان می‌دارید» (همان: ۵۹).

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره، ۴۲) «و حق را با باطل مخلوط نکنید [تا تشخیص دادنشان بر مردم جویای حق دشوار نشود]، و حق را [که قرآن و پیامبر است] در حالی که می‌دانید [و می‌شناسید، از مردم] پنهان نکنید» (همان: ۷).

پیدا است که تنها در صورت «شناخت حق» است که می‌توان «اهل حق» را نیز شناسایی کرد؛ در واقع کسانی که حق را نمی‌شناسند، از شناختن و تشخیص اولیای حق نیز عاجزند و چه بسا فریب اهل باطل را بخورند و از آنان پیروی کنند.

نکته مهم دیگر که شایسته تأکید و یادآوری است، اینکه: به دلیل ملازمت «حق» با «حلال و خوب و صواب»، تشخیص «حق از باطل» به انسان‌ها این توانایی را می‌دهد که نه تنها «حلال را از حرام» تشخیص دهند بلکه «خوب را از بد» و «باید را از نباید» و «گناه را از صواب» جدا کنند؛ از این رو آدمیان به «حلال‌خوری» دعوت شده‌اند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (بقره، ۱۶۸): «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها] در زمین حلال و پاکیزه است بخورید، و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است» (همان: ۲۶).^۱

جان کلام و منظور اصلی ما این است که بگوییم: انسان‌هایی که به «حلال» و «حرام» اهمیتی نمی‌دهند و «حلال» و «حرام» را رعایت نمی‌کنند، در واقع در سطح و مرتبه حیوانی، زندگی می‌کنند؛ به بیانی دیگر چنین افرادی به «شیوه و سبک حیوانات» زندگی می‌کنند و از «زندگی انسانی» یا به تعبیر قرآن «حیات طیبه»^۲ محروم‌اند. این تلنگر قرآن کریم، بسیار تأمل برانگیز است:

۱. «طیب بودن غذا» بیشتر به مشخصات ظاهری غذا و سازگاری و ملازمت آن با بدن انسان اشاره دارد؛ اما «حلال بودن غذا» به مشخصات باطنی غذا و سازگاری و ملازمت آن با روح غیرمادی انسان تأکید دارد. بدین ترتیب امکان دارد یک غذا، طیب (سازگار و ملازم با ساختار بدنی) باشد اما حلال نباشد زیرا حق دیگری در آن است. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«کلمه حلال در مقابل کلمه حرام است، و معنایش با کلمه ممنوع یکی است، وقتی می‌گویند فلان کار حرام است، معنایش این است که انجام آن ممنوع است. کلمه طیب در مقابل کلمه خبیث، معنای ملازمت با نفس و طبع هر چیزی را می‌دهد، مثل عطر طیب که به معنای آن عطری است که شامه آدمی از بوی آن خوشش آید و مکان طیب یعنی آن محلی که با حال کسی که می‌خواهد در آن محل جا بگیرد سازگار باشد» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱/۶۳۱).

۲. «حیات طیبه» زندگی مبتنی بر ایمان و عمل صالح است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل، ۹۷). چنانچه پیش‌تر اشاره شد، «ایمان به خدا» یکی از ثمرات «تعقل و خردورزی» است.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» (محمد، ۱۲)؛ «خدا کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح کردند به جنت‌هایی داخل می‌سازد که از زیر آن نهرها روان است و اما کسانی که کافر شدند، سرگرم عیش و نوش دنیا هستند و می‌خورند آن طور که چارپایان می‌خورند و در آخرت جایشان آتش است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۸/۳۴۶).

۸-۲- عبرت‌گیری

خدای متعال انسان‌ها را به «عبرت‌گیری» فرمان داده است: «... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (حشر، ۲). از دیدگاه حضرت علی علیه السلام در هر نگاه انسان، باید عبرتی نهفته باشد: «فِي كُلِّ نَظْرَةٍ عِبْرَةٌ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴۷۲) «در هر نگاه کردنی عبرتی است، یعنی عبرتی از آن توان گرفت» (آقا جمال خوانساری، ۱۳۶۶: ۴/۳۹۶).

«عبرت» از عبور است (مصباح الشریعه: ۱۴۶)؛ «عبرت‌گیری» یعنی از چیزی به چیز دیگری منتقل شدن و در اصل به معنای «عبور از ظاهر و درک باطن»، «عبور از سطح و رسیدن به عمق»، «عبور از لفظ و رسیدن به معنی» یا «عبور از زمان حال یا گذشته برای دیدن یا پیش بینی آینده» است. «تعبیر خواب» هم به معنای عبور از ظاهر خواب و دسترسی به معنا و پیغام نهفته در آن است. انسان‌های عاقل، کسانی هستند که با استفاده از استعداد عقل خویش، توانایی چنین «عبرت» و «عبوری» را دارند، یعنی قادر هستند عمق و ریشه ماجراها را درک کنند و از حوادث روزگار و یا تجربیات خود و دیگران، درس زندگی بیاموزند تا اشتباهات خود و دیگران را تکرار نکنند. در فرهنگ قرآنی، این توانایی عاقلان، بسیار مورد تأکید و تذکر است:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۱۹۰)
«یقیناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۷۵).

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بقره، ۱۶۴)؛



«به درستی در خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی‌ها که در دریا به سود مردم در جریانند و در آنچه که خدا از آسمان نازل می‌کند یعنی آن آبی که با آن زمین را بعد از مردگی‌اش زنده می‌سازد و از هر نوع جنبنده در آن منتشر می‌کند و گرداندن بادها و ابرهایی که میان آسمان و زمین مسخرند، آیات و دلیل‌هایی است برای مردمی که تعقل کنند» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱/۵۹۳).

«عبرت‌گیری» یکی از مهم‌ترین پیغام‌های رسولان الهی است و در قرآن کریم که مخاطبش عقل و عاقلان است، بسیار سفارش شده است:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (نمل، ۶۹) «بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که سرانجام گنهکاران چگونه بود؟»

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَ أَقَلَّ الْأَعْتِبَارَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴۷۱). «چه بسیارند چیزهایی که از آنها می‌توان عبرت گرفت، اما چه اندک‌اند عبرت‌گیری». آن حضرت در کلامی دیگر، به ارتباط مستقیم «تفکر و عبرت‌گیری» اشاره دارند: «لَا فِكْرَ لِمَنْ لَا اِعْتِبَارَ لَهُ» (همان: ۴۷۳).

ایشان به توانایی عبرت‌گیری عاقلان و گذر آنان از ظواهر پدیده‌های جهان و امور دنیوی، تصریح فرموده‌اند: «الْعَاقِلُ إِذَا سَكَتَ فَكَّرَ وَ إِذَا نَطَقَ ذَكَرَ وَ إِذَا نَظَرَ اُعْتَبَرَ» (همان: ۵۴).

۸-۳- پندپذیری و قبول نصیحت و موعظه خیرخواهان

«پندپذیری و قبول نصیحت خیرخواهان» یکی از ویژگی‌های عاقلان در پرتو تعقل است. حضرت علی علیه السلام کسی را عاقل دانسته است که روحیه پندپذیری و موعظه‌پذیری داشته باشد: «الْعَاقِلُ مَنْ اتَّعَظَ بغيره» (همان: ۲۲۵) «عاقل کسی است که پند بگیرد از غیر خود یعنی مشاهده نفع و زیان دیگران کافی باشد در آگاهی او و اقدام بر امور و اجتناب از آنها، نه اینکه خود را آلت تجربه کند و دیگران از او پند و عبرت گیرند» (آقا جمال خوانساری، ۱۳۶۶: ۱/۳۳۹).

ایشان سفارش فرموده است که: مبدا از کسانی باشید که پند و موعظه در آنان تأثیری ندارد و چون چارپایان، تنها با ضرب و شتم از کاری بازمی‌ایستند: «لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْمَوْعِظَةُ»

إِلَّا إِذَا بَالَغْتَ فِي إِيلَامِهِ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالْأَدَبِ وَالْبَهَائِمَ لَا تَزْتَدِعُ إِلَّا بِالضَّرْبِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۲۴).

آن حضرت در کلام دیگری تصریح نموده‌اند که عاقلان، از طریق «تأدیب» می‌آموزند و پند می‌گیرند اما حیوانات [انسان‌هایی که در سطح حیوان هستند] جز با ضرب و زدن نمی‌آموزند: «إِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالْأَدَبِ وَالْبَهَائِمَ لَا تَتَعَطَّى إِلَّا بِالضَّرْبِ» (همان: ۵۴). ایشان تذکر داده‌اند که «هر که با نصیحت یا نصیحت‌کننده، مخالفت کند، هلاک می‌شود»: «مَنْ خَالَفَ التُّصْحَ [النَّصِيحَ] هَلَكَ» (همان: ۴۶۴).

۸-۴- خوش اخلاقی یا حُسن خُلُق

امام صادق علیه السلام به ارتباط «عقل» با «اخلاق» اشاره فرموده‌اند و نشانه «کمال عقل» را «کمال خوش اخلاقی یا حُسن خُلُق» دانسته‌اند: «أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلًا، أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۲۳/۱). بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که انسان‌ها هر چه عاقل‌تر شوند، اخلاقشان نیز بهتر و خوش‌تر خواهد شد؛ به بیان دیگر، خوش‌اخلاق‌ترین آدمیان، کسانی هستند که از کامل‌ترین مرتبه عقلی برخوردارند.

۸-۵- آینده‌نگری و عاقبت‌بینی

یکی دیگر از کارکردهای عقل «آینده‌بینی و آینده‌نگری» است. اگر «عقل» درست به کار گرفته شود و درست کار کند، انسان آینده‌بین و آینده‌نگر می‌شود. بر این اساس عاقلان کسانی هستند که بر خلاف جاهلان، پیامدهای اعمال خود را در نظر می‌گیرند و از عاقبت امور غافل نمی‌شوند و امروز برای فردا و فرداهای خود برنامه‌ریزی می‌کنند و طبق برنامه، پیش می‌روند. انسان‌های عاقل و آینده‌نگر، امروز کاری نمی‌کنند که در آینده موجب پشیمانی و گرفتاری گردد:

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

۱. عقل در انسان، قوه و استعدادی است که باید از طریق به‌کارگیری درست (تعقل) به حالت فعلیت و شکوفایی برسد. مراحل رشد عقلانی به ترتیب عبارت‌اند از: عقل بالقوه، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل بالمستفاد. نکته مهم آن است که: درست کارکردن عقل و دستیابی به حقیقت، مستلزم طی کردن مراحل رشد عقلانی است و هرچه عقل، رشد بیشتری کرده باشد، حقایق بیشتری را ادراک می‌کند.



به بیان دیگر، عاقلان «آخرین» هستند:

از پی هر گریه آخر خنده‌ای است مردِ آخرینِ مبارک بنده‌ای است

(مولوی، ۱۳۷۹: ۶۲)

درواقع عقل آدمی به او کمک می‌کند که ده سال یا بیست سال بعد را ببیند، و برای آینده خود طرح و برنامه روشن داشته باشد؛ از این رو انسان هرچه عاقل تر شود، افق‌های دورتری را می‌بیند، چنانچه حتی می‌تواند برای دوران پس از مرگ خویش نیز برنامه‌ریزی کند.

بر اساس چنین خاصیتی، حضرت علی علیه السلام فرموده است: «عاقل کسی است که فردای خود را امروز در نظر بگیرد...» «إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ نَظَرَ فِي يَوْمِهِ لِعَدِهِ وَ سَعَى فِي فَكَاكِ نَفْسِهِ وَ عَمِلَ لِمَا لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ لَهُ عَنْهُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۴۹).

آن حضرت آخرت را سرای جاوید آدمی معرفی می‌کند^۱ و عاقلان را کسانی می‌داند که برای آن جایگاه ابدی، توشه می‌اندوزند و از این دنیا فانی، برای آبادی آن سرای باقی، برنامه‌ریزی و کار می‌کنند؛ این تعالیم در کلام زیبای امیر علیه السلام چنین آمده است:

«يُنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُقَدِّمَ لِأَخِرَتِهِ وَ يُعْمَرَ دَارَ إِقَامَتِهِ» (همان: ۱۴۹)، «مِنَ الْعَقْلِ التَّزَوُّدُ لِيَوْمِ الْمَعَادِ» (همان: ۱۴۸)، «مَنْ عَمَّرَ دَارَ إِقَامَتِهِ فَهُوَ الْعَاقِلُ» (همان: ۱۴۵).

۸-۶- حفظ قوای شهوت و غضب از طغیان یا افراط و تفریط

نفس انسان دارای سه قوه است: ناطقه (عاقله)، شهویّه و غضبیّه. قوه شهویّه، قوه جذب، خواستن‌ها و گرایش‌ها و تمایل‌های آدمی و قوه مهر است. قوه غضبیّه نیز، قوه دفع، نخواستن‌ها و گریزها و تنفرهای آدمی و قوه قهر اوست. قوه ناطقه یا عاقله، قوه تشخیص و نظارت و کنترل است. قوای شهویّه و غضبیّه کور هستند و هیچ مرزی را نمی‌شناسند و بدون نظارت

۱. «الآخرة دار بقاء فاعمل لها» (همان: ۴۸۷).

۲. این دیدگاه در اصل مربوط به فیلسوف یونانی «ارسطو» است که در مورد نحوه اعتدال نفس آدمی و چگونگی رسیدن به شخصیت سالم مطرح شده است و همواره مورد توجه و تأیید بسیاری از فیلسوفان اخلاقی و عالمان بزرگ سرزمین ایران اسلامی نیز قرار گرفته است. به‌طور مثال ابوعلی مسکویه رازی (وفات ۴۲۱ ق.) معروف به «معلم ثالث» و نویسنده کتاب ارزشمند «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق»، و نیز ملا احمد نراقی (وفات ۱۲۴۵ ق.) در کتاب شریف «معراج السعاده» این دیدگاه ارسطویی را پذیرفته و شخصیت سالم و متعادل را بر اساس آن مطرح نموده‌اند.

و کنترل قوه عاقله، انسان را به ورطه افراط یا تفریط می‌کشاند. «عقل» به انسان کمک می‌کند که خواستن‌ها و نخواستن‌های آن قوا بر اساس منطق و استدلال عقلانی باشد؛ حال باید توجه داشت که خود قوه عاقله تنها در زمانی می‌تواند خواستن‌ها و نخواستن‌های قوای شهویه و غضبیه را کنترل کند که پیش‌تر از طریق «تفکر و تعقل و تعلّم» رشد کرده و تقویت شده باشد و فقط در این صورت می‌تواند از طغیان و افراط و تفریط آن قوای بی‌نهایت طلب جلوگیری کند. حضرت علی علیه السلام در کلام بسیار زیبایی، به این مطلب اشاره دارند که عاقلان کسانی هستند که بتوانند در سه حالت، بر نفس خویش مسلط باشند: الف) در هنگام برخورد با نخواستنی‌ها و ناملایمات که موجب تحریک غضب و خشم می‌شوند؛ ب) در هنگام برخورد با خواستی‌ها و امور ملایم و گوارا؛ ج) در هنگام ترس.

«الْعَاقِلُ مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ إِذَا غَضِبَ وَ إِذَا رَغِبَ وَ إِذَا رَهَبَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۴).

ایشان در جای دیگری فرموده‌اند: «عاقل کسی است که وسوسه‌های شهوانی خود را از بین ببرد» «الْعَاقِلُ مَنْ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ» (همان: ۲۴۰).

همچنین: «عاقل کسی است که از وسوسه‌های شهوانی خود دوری کند و دنیای خود را در جهت تحصیل آخرت صرف نماید» «الْعَاقِلُ مَنْ هَجَرَ شَهْوَتَهُ وَ بَاعَ دُنْيَاهُ بِآخِرَتِهِ» (همان: ۵۳).

۸-۷- مبارزه و مخالفت با هواهای نفسانی

«مبارزه و مخالفت با هواهای نفسانی» یکی از کارکردهای ذاتی عقل سلیم و رشد یافته است. لازم است در اینجا به معنای «هواهای نفس» اشاره‌ای کوتاه شود. پیش‌تر بیان شد که نفس آدمی دارای دو خاصیت «خواستن» و «نخواستن» است که البته این خواستن‌ها و نخواستن‌ها ممکن است غیرعقلانی و نابه‌جا و بی‌اندازه و بی‌موقع باشند. نکته اینجاست که همه خواستن‌ها و نخواستن‌های نفس انسان، بد نیستند بلکه «خواستن‌ها و نخواستن‌هایی» مذموم‌اند که غیر شرعی (حرام و مکروه) باشند و یا حتی اگر حرام نباشند از حد تعادل و حکم عقل سلیم خارج باشند؛



به بیان دیگر «خواستن‌ها و نخواستن‌هایی» از نظر دینی، مذموم هستند و طغیان^۱ به شمار می‌آیند که به نحوی، برای سلامت جسم یا جان و روان انسان مضر باشند و آسیبی به فرد یا جامعه وارد کنند.

نتیجه سخن این است که: «مبارزه با نفس» که در اصطلاحات دینی مطرح می‌شود و به «جهاد اکبر» مشهور است، در اصل به معنای «مبارزه با هواهای نفس» است نه مبارزه با همه خواستن‌ها و نخواستن‌های نفس. «هواهای نفس» یا «هوس» در واقع همان «خواستن‌ها و نخواستن‌های» مضر و خارج از جاده تعادل (یعنی خواستن‌ها و نخواستن‌های بی‌جا، بی‌موقع و بی‌اندازه) هستند و «عقل» همان نیرویی است که به کمک انسان می‌آید تا در دام این هواهای نفس و پیامدهای مهلک آن‌ها گرفتار نشود. بدین ترتیب «مبارزه و مخالفت با هواهای نفسانی و غلبه بر آن‌ها» یکی از نشانه‌های «عاقل بودن» است و حضرت امام علی (علیه السلام) بارها به این مطلب تصریح فرموده و به پیروان آموزش داده‌اند:

«قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَمْلِكْ رُشْدَكَ» «با عقل خود مبارزه کن با هواهایت تا رشد یابی» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۶۴).

آن حضرت هوا و هوس را مانعی برای رشد دانسته، در کلامی دیگر فرموده‌اند: «عاقل کسی است که بر هوا و هوس خود غلبه کند و آخرت خویش را به دنیا نفروشد» «الْعَاقِلُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَ لَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ» (همان: ۵۴).

همچنین: «الْعَاقِلُ مَنْ عَصَى هَوَاهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ» (همان: ۵۴)؛ «عاقل کسی است که با هوا و هوس خود مقابله و مبارزه کند و از این طریق در مسیر اطاعت پروردگار خویش گام بردارد».

۸-۸- عمل متعادل

عاقل‌ها، عادل‌اند؛ یعنی در اعمال خود، نه دچار افراط می‌شوند و نه در ورطه تفریط می‌افتند. در واقع عمل غیرمتعادل همان افراط یا تفریط در امور زندگی است. امام علی (علیه السلام) جاهل را اینگونه معرفی می‌کند: «جاهل را نبینی مگر در حال افراط یا تفریط» «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا ۱. «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (علق، ۶) «چنین نیست که انسان حق شناس باشد، مسلماً طغیان می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰/۵۴۵).

مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق: ۱۸/۲۱۶).

رعایت اعتدال در عمل، به معنای «به جا، به موقع، به اندازه بودن همه اعمال انسان» است و چنین عملکردی، تنها در پرتو نور عقل میسر می شود. عاقلان با نور علمی که به واسطه تعقل کسب کرده اند، می توانند حد تعادل را از افراط و تفریط تشخیص دهند و جای درست هر چیزی را ببینند. حضرت علی علیه السلام به این نکته در مورد تفاوت عاقل و جاهل، اشاره فرموده اند که عاقل کسی است که هر چیزی را در جای مناسب خود قرار می دهد:

«الْعَاقِلُ مَنْ وَضَعَ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجَاهِلُ ضِدُّ ذَلِكَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۴)

۸-۹- کمال خواهی و کمال گرایی

خدای متعال، نفس آدمی را به گونه ای آفریده است که میل به کمال دارد؛ اما چه بسیارند افرادی که در تشخیص مصداق کمال، دچار خطا و اشتباه می شوند و اینگونه است که بدون رعایت اصول شرعی و عقلی، شتابان در پی ثروت و جاه و مقام دنیایی می روند... به هر حال «عقل» هر دستاوردی را کمال نمی شمارد. در واقع «کمال حقیقی نفس» مطلوب عقل و حرکت در مسی آن، یکی از مهم ترین ویژگی های عاقلان است. مولای متقیان علیه السلام به این نکته چنین اشاره فرموده است که: «عاقلان به دنبال کمال و جاهلان در پی مال اند» «الْعَاقِلُ يَطْلُبُ الْكَمَالَ الْجَاهِلُ يَطْلُبُ الْمَالَ» (همان). از این کلام حضرت علیه السلام می توان نتیجه گرفت که مال و مقام دنیایی، اگرچه اموری ذاتاً بد نیستند اما در عین حال، کمالی برای نفس محسوب نمی شوند.

۸-۱۰- پرهیز از گناهان و عیوب؛ و استغفار و جبران در صورت خطا

با توجه به اینکه هر گناهی، اثری تخریبی بر نفس آدمی دارد و چنانچه پیش تر بیان شد، عاقلان در پی کمال خویش اند و آینده بین و اهل عبرت گیری هستند، پس طبیعی است که عاقلان از همه اموری که موجب تخریب نفس گردد، پرهیز کنند. حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده است: «عاقل کسی است که از گناهان پرهیزد و خود را از عیبها پاک کند» «الْعَاقِلُ مَنْ تَوَرَّعَ عَنِ الذُّنُوبِ وَ تَنَزَّهَ عَنِ الْعُيُوبِ» (همان).

درست است که عاقل کسی است که از خطا و گناه پرهیز می کند، اما باید یادآوری نمود: با توجه به اینکه نوع بشر «ممکن الخطا» است و احتمال لغزش و خطا برای هر انسانی وجود دارد با این حال، عاقلان کسانی هستند که در صورت ارتکاب به خطا، از تکرار آن خطا می پرهیزند و با استفاده از امکان آموزش و طلب مغفرت و توبه، آن خطا را جبران می کنند و بر گناه خود اصرار نمی کنند. حضرت علی علیه السلام به این مطلب اشاره دارند:

«الْعَاقِلُ مَنْ تَعَمَّدَ الذُّنُوبَ بِالْغُفْرَانِ» (همان).

۸-۱۱- حفظ زبان و پرهیز از گناهان زبانی

اهمیت حفظ زبان را از این روایت می توان دریافت؛ مردی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «مرا نصیحت کنید، حضرت فرمود: زبانت را نگاهدار؛ دوباره گفت که: بیشتر نصیحتم کنید، فرمود: زبانت را نگاهدار؛ باز گفت: مرا بیشتر نصیحت کنید، فرمود: وای بر تو، مگر نمی دانی چیزی جز کاشته ها و درو شده های زبان، مردم را به آتش نمی افکند» (ابن شعبه، ۱۳۸۲: ۹۳). باید توجه داشت که «عقل آدمی» نیرویی است که توانایی حفظ زبان و به بند کشیدن این عضو سرکش و آتش افروز را دارد؛ حضرت علی علیه السلام به این ویژگی عاقلان، تصریح فرموده است: «عاقل کسی است که زبان خویش را نگاه دارد» «الْعَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ» (همان). بر اساس بیان امام هادی علیه السلام نیز که فرموده اند: «نادان اسیر زبان خویش است» (مجلسی، ۱۳۶۴: ۳۱۴) می توان نتیجه گرفت که عاقل کسی است که بر زبان خویش مسلط باشد. در مجموع سخن گفتن «به جا، به موقع و به اندازه» و سکوت «به جا، به موقع و به اندازه» از نشانه ها و مهارت های عاقلان است.

سعدی در این معنی چنین آورده است:

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به، که در سخن کوشی
 دو چیز طیره عقل است، دم فرو بستن به وقت گفتن، و گفتن به وقت خاموشی
 (سعدی، مقدمه گلستان)

بابا افضل کاشانی، فیلسوف و حکیم بزرگ ایرانی در قرن هفتم، چنین گفته است:

کم گوی و بجز مصلحت خویش مگوی دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز
چیزی که نپرسند ز تو، پیش مگوی یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی
(دیوان بابا افضل، رباعیات)

۸-۱۲- شفای بیماری‌های ساحت معنوی انسان و برخورداری از «سلامت معنوی»

پیش‌تر بیان شد که انسان‌های عاقل، افرادی عادل و متعادل‌اند؛ با توجه به وجود تلازم میان «تعادل قوای نفس» و «سلامت شخصیت» (عبدالرحیمی، ۱۳۹۴) و نیز نقش اساسی عقل در ایجاد تعادل نفسانی، می‌توان نتیجه گرفت که انسان‌های «عاقل»، افرادی برخوردار از «سلامت شخصیت» و «سالم» نیز هستند.

باید گفت که یکی از زیباترین نام‌های بهشت «دَارُ السَّلَام» یا «سرای سلامتی» است و پیداست که هر نامی فلسفه و حکمتی دارد. یکی از جنبه‌های قابل توجه در این نام و نام‌گذاری آن است که: بهشت، جایگاه انسان‌های سالم است؛ یعنی افراد مبتلا به بیمارهای روحی و روانی و اخلاقی و شخصیتی، نمی‌توانند وارد بهشت شوند.

خدای متعال که خود «سالم»^۱ و «سلام»^۲ است، انسان‌ها را به آن «سرای سلامتی» دعوت می‌کند: «وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَيْهِ دَارِ السَّلَامِ» (یونس، ۲۵)؛ در واقع تنها انسان‌هایی که از انواع بیماری‌های روحی و روانی و اخلاقی و شخصیتی رسته‌اند در «سرای سلامتی» به خدای «سالم» و «سلام» نزدیک می‌شوند و نزد پروردگارشان قرار می‌گیرند: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (انعام، ۱۲۷). در این میان، باید تأکید شود که موهبت عقل مهم‌ترین عامل برای «متعادل کردن» و طبعاً «سالم کردن» انسان است و آدمی به واسطه فعلیت یافتن عقل و خردورزی، می‌تواند از بیماری‌های باطنی و شخصیتی ایمن شود و یا در مسیر بهبودی و شفا حرکت کند. براین اساس می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین کارکردهای عقل آدمی، سلامت معنوی و شفای بیماری‌های باطنی انسان است؛ از این روست که حضرت علی (علیه السلام) عقل را مایه شفا دانسته‌اند: «العقلُ شفاءٌ» (تمیمی

۱. دعای جوشن کبیر، بند ۲۹.

۲. «هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيْزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (حشر، ۲۳).



آمدی، ۱۳۶۶: ۵۲). آن حضرت «کم عقلی» را به عنوان «سخت‌ترین مرض» معرفی کرده‌اند: «لَا مَرَضَ أَضْنَى مِنْ قَلَّةِ الْعَقْلِ» (همان: ۵۵)؛ و در کلامی دیگر «سلامتی» را ثمره عقل و خردورزی خوانده‌اند: «أَصْلُ الْعَقْلِ الْفِكْرُ وَ ثَمَرَتُهُ السَّلَامَةُ» (همان: ۵۲).

۸-۱۳- خودشناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی

نکته دیگری که به دلیل تنگنای مجال، تنها به اشاره‌ای در مورد آن اکتفا می‌شود، نقش بنیادین عقل در شناخت حقیقت خود و خدا و جهان است. باید گفت که «عقل» مهم‌ترین ابزار آدمی برای «خودشناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی» است. اساساً «شناخت واقعی» با «درک حقیقت امور» حاصل می‌شود و چنین شناختی شامل همه ابعاد وجودی یعنی هم ظاهر و هم باطن امور است. به‌طور کلی «شناخت» برای انسان در سه حوزه خودشناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی مطرح می‌شود که البته متناظر و متناسب با یکدیگر هم هستند، یعنی شناخت انسان از «جهان» متناظر و متناسب با شناخت او از «خود» و شناخت او از «خدا» است. البته از بیان اولیای الهی می‌توان نتیجه گرفت که «خودشناسی» پایه اصلی سایر شناخت‌هاست و تا کسی خود را نشناسد، نمی‌تواند خدا و جهان را بشناسد.^۱ بدین ترتیب می‌توان، سه کارکرد مهم عقل را چنین ارائه نمود:



۸- بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب بیان‌شده، «چیستی عقل و کیستی عاقلان» روشن می‌شود. درواقع «عقل» کارکردهایی دارد و عاقلان ویژگی‌هایی دارند. اگرچه امروزه عموم مردم «هوش» و «عقل» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مصباح الشریعه: ۱۲) و مولای متقیان (علیه السلام) فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَهُوَ لِيَغْيِرَهُ أَعْرَفٌ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۳۲).

را یکسان می‌پندارند اما تفاوتی اساسی میان آن‌ها وجود دارد؛ «عقل» در مقابل «جهل» قرار می‌گیرد نه «هوش» و بدین ترتیب «جاهل» به کسی گفته می‌شود که «عاقل» نباشد نه اینکه «باهوش» نباشد. همچنین تفاوتی اساسی میان «سواد و مدرک و داشتن اطلاعات» با «علم و فهم و درک و معرفت» وجود دارد. در اصل «جاهل» به کسی گفته نمی‌شود که «سواد و مدرک و اطلاعات» نداشته باشد^۱ بلکه جاهل کسی است که «ویژگی‌های بیان‌شده برای عاقلان» را نداشته باشد، اگرچه منافاتی میان داشتن «سواد و مدرک و اطلاعات» با داشتن «علم و فهم و درک و معرفت» وجود ندارد و جمع آن‌ها در یک انسان ممکن است.

در تعالیم اسلامی کمال انسان، در کمال عقل اوست^۲ و «عقل» مهم‌ترین ابزار انسان برای عبادت خدا و رسیدن به بهشت و خروج از ورطه جهل و تبعات جاهلیت و درکات جهنم است. «حق» مبدأ آفرینش^۳ و «عقل» همان حجت درونی برای یافتن آن مبدأ و پیمودن راه حق و رسیدن به حقیقت است؛ خدای متعال با دادن عقل به آدمیان و فرستادن حجت‌های بیرونی (انبیاء) - به‌عنوان یادآوری‌کنندگان و تذکردهندگان بیرونی^۴ - حجت را بر انسان‌ها تمام کرده و دیگر هیچ جای بهانه‌ای برایشان باقی نگذاشته است. انسان‌ها با داشتن سرمایه «عقل» توانایی تشخیص «حق و باطل» را پیدا کرده‌اند و در دوراهی انتخاب «حق یا باطل» و «حلال یا حرام» قرار گرفته‌اند؛ «مسئول بودن» و «حسابرسی» پیامد همین «مختار بودن و اتمام حجت است، بدین ترتیب انسان‌ها آنچه را که باید بفهمند، می‌فهمند مگر اینکه خود را به نادانی بزنند و خودشان نخواهند که بفهمند:

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره، ۴۲) «و حق را به باطل

۱. ممکن است حتی کسی «سواد و اطلاعات» بسیاری در مورد «دین و علوم دینی» داشته باشد اما در میزان الهی، به دلیل

نداشتن شاخص‌ها و ویژگی‌های عاقلان، جاهل محسوب شود.

۲. حضرت علی (علیه السلام) فرموده است: «كَمَالُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ» (همان: ۵۰).

۳. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ...» (حجر، ۸۵) «و آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو تاسست، جز به حق نیافریدیم، و بی‌تردید قیامت آمدنی است» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۲۶۶).

۴. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (غاشیه، ۲۱) «پس تذکر ده، که تو فقط تذکر دهنده‌ای» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۹۲). باید توجه داشت که «تذکر و یادآوری» در جایی صدق می‌کند که کسی قبلاً چیزی را می‌دانسته و حالا فردی به‌عنوان تذکردهنده سعی می‌کند آنچه را که وی می‌داند و یا از یاد و خاطرش رفته است، به یادش بیاورد.

در نیامیزید، و حقیقت را- با آنکه خود می‌دانید- کتمان نکنید» (فولادوند، ۱۴۱۸ق: ۸).
 بنا به آموزه‌های اسلامی و کلام حضرت علی علیه السلام «دینداری» و «ایمان» از دیگر ثمرات «تعقل»^۱ است و بی‌دینان و کافران اگرچه شاید افرادی باهوش باشند ولی افرادی جاهل هستند که از سرمایه عقل خود بهره نمی‌برند و «خردورزی» نمی‌کنند و به همین دلیل نه تنها بدترین جنبندها روی زمین معرفی شده‌اند بلکه در «تاریکی جهل» و «جهنم خامی و عدم رشد و مکافات عمل خویش» به سر می‌برند^۲ و در قرآن کریم نیز خبر داده شده که وضعیت زندگی آنان همانند وضعیت زندگی حیوانات است.^۳

بشر تنها از طریق «تعقل و خردورزی» است که از سطح حیوانی فرامی‌رود و با هر فهمی در مسیر قرب الهی و تعالی معنوی گامی بر می‌دارد و به خدای عالم، نزدیک‌تر و شبیه‌تر می‌شود. خدای متعال، انسان را کنجکاو و پرسشگر آفریده است اما همه پرسش‌های انسان از «عقل» سرچشمه نمی‌گیرند؛ «عقل» تشنه درک حقیقت است و پرسش‌هایی مطرح می‌کند که کوشش برای پاسخگویی به آن‌ها، از یک طرف یک حرکت عقلانی را برای انسان فراهم می‌کند و از سوی دیگر موجب رشد و شکوفایی خود عقل می‌شود. «حرکت عقلی» که با گام‌های فهم و توشه‌های علم و معرفت حاصل می‌شود، وجود انسان را به سوی وسعت و عظمت پیش می‌برد؛ به بیان دیگر هر فهمی انسان را بزرگ‌تر می‌کند و او را به اقلیم‌های تازه‌ای از هستی، وارد می‌کند و جان او را تازه می‌کند. این حرکت عقلی و معرفتی و وجودی، اساس هستی انسانی (هستی در شأن مقام انسان) را تشکیل می‌دهد و انسان به جایگاهی که شایسته اوست می‌رساند. «عقل» نقشی بنیادین در «شناخت حقیقت خود و خدا و جهان» دارد.

۱. «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۵)؛ «مَا آمَنَ الْمُؤْمِنُ حَتَّىٰ عَقَلَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۰).
۲. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال، ۲۲)؛ «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (انفال، ۵۵).
۳. «... وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمَاتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۲۵۷).
۴. «... وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۳۹).
۵. «... وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» (محمد، ۱۲)؛ «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف، ۱۷۹).

قال
 چهارم - شماره ۴۲ - زمستان ۱۳۹۶

بررسی آموزه‌های اسلامی و کلام حضرت علی علیه السلام نشان داد کسانی که برای «حق و باطل» تفاوتی قائل نیستند و «حلال و حرام» را رعایت نمی‌کنند، در واقع «عاقل» نیستند.^۱ از سوی دیگر، بر عهده انسان است که در زندگی به سبک انسانی و عاقلانه، حق‌های متعددی را رعایت کند: «حق خالق» و «حق مخلوقات» (اعم از حق بدن و نفس خود، حق سایر انسان‌ها، چه آشنا چه غریبه، حق حیوانات، حق محیط زیست و طبیعت)؛ رعایت نکردن این حق‌ها، نشانه جاهل بودن است؛ همچنین عدول و روی‌گردانی از حق در هر کدام از موارد مذکور، به معنای خارج شدن از ضراط مستقیم عدل و عدالت و دچار ظلم شدن است؛ ظالم کسی است که عدل و حق را رعایت نمی‌کند و هر ظلم و ستمی، عواقبی خواهد داشت که در نهایت به خود افراد برمی‌گردد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس، ۴۴) «یقیناً خدا هیچ ستمی به مردم روا نمی‌دارد، ولی مردم [با روی‌گردانی از حق] بر خود ستم می‌ورزند» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۲۱۴).

گرفتار شدن در عذاب‌های جهنمی، پیامد همین عمل‌های جاهلانه است:

«وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (نمل، ۹۰) «و آنان که کارهای بد و زشت بیاورند، به رو در آتش افکنده می‌شوند؛ [و به آنان گویند]: آیا جز آنچه انجام دادید پاداشتان داده‌اند؟» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۳۸۵).

افرادی که از سرنوشت پیشینیان و حوادث روزگار خود، عبرت نمی‌گیرند، عاقل نیستند.^۲ «عبرت‌گیری» یعنی از چیزی، به چیز دیگری منتقل شدن و در اصل به معنای «عبور از ظاهر و درک باطن»، «عبور از سطح و رسیدن به عمق» یا «عبور از زمان حال یا گذشته برای دیدن یا پیش‌بینی آینده» است. عاقلان از تجربیات دیگران استفاده می‌کنند و خطاهای آنان را تکرار نمی‌کنند. بنابه آموزه‌های اسلامی و الگوهای معصوم آن، عاقلان «آینده‌بین و

۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (بقره، ۱۶۸).
 ۲. «الْعَاقِلُ ... إِذَا نَظَرَ اغْتَبَرَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۴).

غلغله و کارکردهای آن در آموزه‌های اسلامی با تأکید بر کلام حضرت علی علیه السلام

آینده‌نگر» هستند؛ افرادی که به پیامد کارهای خود نمی‌اندیشند، جاهل هستند. «پندپذیری و قبول نصیحت و موعظه خیر خواهان»، «حفظ قوای شهوت و غضب از طغیان یا افراط و تفریط»^۳ و «مبارزه و مخالفت با هواهای نفسانی» از دیگر ویژگی‌های عاقلان است.^۴

کلام امیر علیه السلام به ما می‌آموزد که: «عاقل» به کسی می‌گویند که اعمالش (افکار و گفتار و رفتارش) متعادل یعنی «به‌جا، به‌موقع، به‌اندازه» باشد؛ در واقع عاقل کسی است که هر کسی یا هر چیزی را در جای مناسبش قرار می‌دهد و در هر کاری از افراط و تفریط، دوری می‌کند؛ همچنین «عاقل» در پی کمال نفس خویش است ولی جاهل از خود غافل و بیگانه شده و به جای «بودن» در اندیشه «داشتن» هستند؛^۵ در واقع «کمال» یک واقعیت درونی و مربوط به شکوفایی استعدادهای انسانی و فعلیت یافتن قوای ادراکی بشر است و آنان که مشغول دنیا می‌شوند و تنها در جمع و تکثیر مال و منال دنیایی می‌کوشند، از کمال نفس خود بازمی‌مانند و همین روست که هیچگاه احساس رضایت و آرامش و شادی حقیقی را تجربه نخواهند کرد؛ بر این اساس در تعالیم اسلامی، «دنیا در کنار آخرت» مطلوب است و هیچ‌کدام به تنهایی سفارش نشده‌اند و به آدمیان آموزش داده می‌شود که با اصل قرار دادن آخرت، نصیب و بهره خود را از دنیا فراموش نکنند:

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (قصص، ۷۷) «در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، و در زمین خواهان فساد مباش، بی‌تردید خدا مفسدان را دوست ندارد» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۳۹۴).

و دنیا را در کنار آخرت بخواهند:

۱. «مَنْ الْعَقْلُ التَّوَدُّ لِيَوْمِ الْمَعَادِ» (همان: ۱۴۸).
۲. «الْعَاقِلُ مَنْ اتَّعَظَ بغيرِهِ» (همان: ۲۲۵).
۳. «الْعَاقِلُ مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ إِذَا غَضِبَ وَ إِذَا رَغِبَ وَ إِذَا رَهَبَ» (همان: ۵۴).
۴. «الْعَاقِلُ مَنْ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ» (همان: ۲۴۰)؛ «الْعَاقِلُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ» (همان: ۵۴).
۵. «الْعَاقِلُ يَطْلُبُ الْكَمَالَ الْجَاهِلُ يَطْلُبُ الْمَالَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۴).

«... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (بقره، ۲۰۱)

«جاهلان» از انجام گناه و تکرار و اصرار بر گناه ابایی ندارند اما «عاقلان» کسانی هستند که به فواحش و گناهان نزدیک نمی‌شوند:

«... وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ...» (انعام، ۱۵۱) «... و به کارهای زشت چه

آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید...» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

بر خلاف جاهلان، عاقلان در صورتی که دچار لغزش و خطا شوند، استغفار و جبران می‌کنند و از تکرار خطا و اصرار بر آن پرهیز می‌کنند^۱ و زبان خود را حفظ می‌کنند.^۲

نکته مهم دیگر در مورد ثمرات عقل مندی و خردورزی، تأثیر آن بر سلامت روانی و معنوی است. حضرت علی علیه السلام «کم عقلی» را به عنوان «سخت‌ترین مرض» معرفی نموده^۳ و «سلامتی» را یکی از ثمرات تعقل و خردورزی، خوانده است.^۴

حضرت علی علیه السلام به ما آموخته است که از نصیحت نرنجیم و پندپذیر باشیم و اینک نوبت ماست که بنا به توصیه‌های آن حضرت و با بهره‌گیری از گنجینه آموزه‌های اسلامی در مورد عقل و ویژگی‌های عاقلان، در خود تأمل کنیم و به حساب خود برسیم قبل اینکه به حسابمان برسند: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ وَاذُنُهَا قَبْلَ أَنْ تُؤَازَنُوا» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۳۶)؛ ببینیم که آیا فردی عاقل هستیم و از عقل خود بهره کافی و شایسته می‌بریم یا نیاز به بازنگری در خود و سبک زندگی خویش داریم. بنا به کلام مولا علی علیه السلام، شایسته است که زندگی خود را به گونه‌ای تنظیم کنیم که هر روز در جهت شکوفایی استعدادهای عقلانی خویش، قدم برداریم و دلخوش به استفاده از هوش و هوشمندی خود نباشیم، زیرا چنانچه بیان شد هوشمندی به معنای عقلمندی نیست؛ اگرچه «عقل» با «هوش» منافاتی ندارد اما هوش بدون همراهی عقل، می‌تواند انسان را در ورطه جهالت بیندازد و به تباهی و هلاکت

۱. «الْعَاقِلُ مَنْ تَوَرَّعَ عَنِ الذُّنُوبِ وَ تَنَزَّهَ عَنِ الْغُيُوبِ» (همان: ۵۴).

۲. «الْعَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ» (همان: ۵۴).

۳. «لَا مَرَضَ أَضْنَى مِنْ قَلَّةِ الْعَقْلِ» (همان: ۵۵).

۴. «أَصْلُ الْعَقْلِ الْفِكْرُ وَ ثَمَرَتُهُ السَّلَامَةُ» (همان: ۵۲).

کشاند و موجب سقوط او در درکات جهنم شود. حضرت علی علیه السلام در جایی تصریح فرموده است: «به خدا سوگند معاویه از من باهوش تر نیست، او فریبکاری می کند و برای رسیدن به اهدافش از فسق و مکر و دروغ استفاده می کند و اگر کراهیت مکر و فریبکاری نبود، من از باهوش ترین انسان ها هستم...»:

«وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيَةَ بِأَذْهِى مَنِيَّ وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَا كَرَاهِيَةَ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهِى النَّاسِ...»
 (نهج البلاغه، صبحی صالح: ۳۱۸)؛ و در جای دیگر اعلام فرموده است: «آگاه باشید که اگر تقوای الهی نبود، من تیزهوش ترین مرد عرب بودم» «هَيْهَاتَ لَوْلَا التَّقَى لَكُنْتُ أَذْهِى الْعَرَبِ»
 (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۲۰).^۱

اولین کمکی که هر کدام از افراد جوامع اسلامی می توانند به تشکیل جامعه و تمدن اسلامی نمایند، این است که خودشان یکی از جاهلان نباشند و سعی کنند تا به معنای حقیقی، «عاقل» شوند و سپس برای عاقل کردن سایرین بکوشند و با جهل و جاهلان مبارزه کنند. باید دانست که بی تردید جامعه آرمانی اسلامی، اجتماعی از افراد عاقل خواهد بود و بر هر کدام از ما مسلمانان واجب است که وظیفه خود را برای تشکیل جامعه و تمدن اسلامی انجام دهیم.

فصل
 چهارم - شماره ۴۲ - زمستان ۱۳۹۶

۱. در ضمن حدیثی، امام صادق علیه السلام معاویه را دارای «نکرا» خوانده است، نه برخوردار از «عقل»؛ آنگاه که شخصی به محضر ایشان می رسد و از «چیستی عقل» می پرسد: «قُلْتُ لَهُ: مَا الْعَقْلُ؛ قَالَ: مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ؛ قَالَ: قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مَعَاوِيَةَ؛ فَقَالَ: تِلْكَ النَّكْرَاءُ، تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ» (مجلسی، ۴۰۳/۳۳: ۱۷۰).

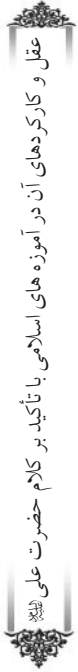
منابع

- قرآن کریم، ترجمه حسین انصاریان، قم: اسوه، ۱۳۸۳.
- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- نهج البلاغه، شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق). به کوشش صبحی صالح، قم: هجرت.
- نهج البلاغه، شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۳۷۸). ترجمه جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم.
- نهج البلاغه، شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۰۴ق). شرح عبد الحمید ابن ابی الحدید، ۲۰ جلدی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- مصباح الشریعه، منسوب به جعفر بن محمد، امام ششم علیه السلام، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
- آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین (۱۳۶۶). شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ۷ جلدی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲). الخصال، به کوشش علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۱۳۶۷). النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، به کوشش محمود محمد طناحی، ۵ جلدی، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن شعبه، حسن بن علی (۱۳۷۶). تحف العقول، ترجمه محمد باقر کمرهای، تصحیح علی کبر غفاری، تهران: کتابچی.
- ----- (۱۳۸۲). تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران: امیرکبیر.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶). تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح مصطفی درایتی، قم: دفتر تبلیغات.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (۱۳۸۳). دیوان کامل حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی و به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، تهران: طهوری.

- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی، ۲۰ جلدی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
- طبرسی، حسن بن فضل (۱۳۷۰). مکارم الأخلاق، قم: الشریف الرضی، چاپ چهارم.
- عبدالرحیمی، محمد (۱۳۹۴). «جایگاه سلامت در دین اسلام و تبیین نقش قلب و عقل در سلامت معنوی»، مجله بصیرت و تربیت اسلامی، بهار ۱۳۹۴، شماره ۳۲.
- فروم، اریک (۱۳۹۰). بحران روانکاوی، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: فیروزه، چاپ نهم.
- ----- (۱۳۹۱). گریز از آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: مروارید، چاپ پانزدهم.
- ----- (۱۳۹۲). جامعه سالم، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت، چاپ ششم.
- قرشی بنایی، علی اکبر (۱۴۱۲ق). قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق). الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ۸ جلدی، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار، ۱۱۱ جلدی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم.
- ----- (۱۳۶۴). مواظب امامان علیهم السلام (ترجمه جلد ۷۵ بحار الأنوار)، ترجمه موسی خسروی، تهران: اسلامیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). مجموعه آثار استاد مرتضی مطهری، جلدهای ۹ و ۱۰، تهران: صدرا.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد (۱۳۷۹). مثنوی معنوی، بر اساس نسخه مرحوم محمد رضائی، به کوشش علی نریمانی، تهران: پدیده.
- ----- (۱۳۸۶). کلیات شمس تبریزی، مطابق با نسخه استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران: طلایه، چاپ چهارم.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۰ق)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خویی)، ترجمه حسن حسنزاده آملی و محمدباقر کمره‌ای، تحقیق و تصحیح: ابراهیم میانجی،

۲۱-جلدی، تهران: مکتبۃ الإسلامیة، چاپ چهارم.

- Fromm, Erich (1941). *Escape from Freedom*, United States of America-New York: Open Road.
- ----- (2008). *The Sane Society*, The United Kingdom, London: Routledge Classics.
- ----- (1947). *Man for himself, an inquiry into the psychology of ethics*, New York, Rinehart and Co.



Archive of SID